



توسعه ملی و سیاست خارجی در نظام بین المللی جهانی شده

دکتر سید حسین سیفزاده

مقدمه

مقایسه وجود کشورهایی که در فشار تعديت و مرهون کمک های مالی، غذایی، اقتصادی، بازرگانی، تکنولوژیک، بوروکراتیک، علمی و... تا سیاسی - امنیتی دسته ای دیگر هستند، به خوبی رابطه بین میزان توسعه داخلی و قدرت مانور خارجی دو دسته از کشورهای مزبور را نشان می دهد. در دو سوی این رابطه، دو دسته از بازیگران توانمند و ناتوان در عرصه بین الملل جهانی شده زار گرفته اند. به کلام امروزی، این کشورها به دو دسته کشورهای شمال و جنوب تقسیم می شوند. از لحاظ ساختاری، این دانش پژوه کشورها را به چهار دسته زیر تقسیم می کند: مرکز، شبه مرکز، شبه حاشیه و حاشیه.

۱. کشوری مرکز با رویکرد فرهنگی: آسان سازی زندگی انسانی، مستقلاً توان تولید علم، تولید فن، و تولید امنیت و قدرت را دارا هستند. نوع و تعداد جایزه های نوبل و سطح ثبت اختراعات چنین وضعیتی را متأسفانه صرفاً محدود به کشورهای حوزه غرب می کند.
۲. کشورهای شبه مرکز نیز با همان رویکرد فرهنگی، اما به لحاظ ناتوانی در نظریه پردازی علمی، توان تولید مستقل علمی را ندارند، اما توان وارد کردن علم، کپی برداری مفیدانه تا

دست‌کاری‌های جزئی در آن، تولید فن، و به یمن آن تولید قدرت و امنیت را دارند. ژاپن در حال خروج از این وضعیت، کره شمالی در حال تحکیم این وضعیت، و چین و هند در حال دستیابی با این وضعیت هستند.

۳. در کشورهای شبه حاشیه با روحیه فرهنگی راهجویی مددجویانه، و فقدان توان تولید علم و فن، برخلاف کشورهای ستیزه‌جوی پراتوری و با مهرجو، به لحاظ غلبه میزانی از عادات مقلدانه در عقلانیت فنی، صرفاً توان جذب و وارد کردن فن و تولید قدرت و امنیت را دارند. در حال حاضر، کشورهای جنرب‌شرقی آسیا چون تایلند و مالزی و ترکیه در خاورمیانه در این سطح هستند. بعضی کشورهای صاحب ذخائر نفتی به وارد کردن صوری فن دست زده‌اند، اما این ورود فنی در سطح احساسی امپرسیونیستی است تا درون‌تایی عقلانی. به یمن امکانات موهوب، و ورود متفعلانه فن، آنان توان نسبی تولید امنیت و قدرت برای خود را دارا هستند.

۴. بالاخره کشورهای حاشیه‌ای هستند که هنوز نتوانسته‌اند از وضعیت طبیعی زندگی درآیند. بنابراین به جای روحیه فرهنگی بهیستی، با رضایت به زندگی مبتنی بر خلیات باری به هر جهت؛ به عادت یا به ضرورت به راحت‌طلبی مددجویانه روی آورده، و زندگی خفت‌بار خود را به نحوی معیشتی ادامه می‌دهند.^(۱)

البته می‌توان به انحاء دیگری نیز کشورها را طبقه‌بندی کرد. مثلاً با رویکرد جامعه‌شناختی و یا از منظر فلسفه تاریخ، می‌توان کشورها را به پنج دسته زیر تقسیم کرد:

۱. بدون غیرسیاسی.
۲. نظم اولیه‌ای افسانه‌گرای سیاسی و اخلاقی به دو شکل مهرجو و پراتوری.
۳. در حال رشد (عقلانی - تقلیدی).
۴. توسعه‌یافته سیاسی.
۵. توسعه‌یافته مدنی و اخلاقی.

علاوه بر جایگاه ساخناری، از لحاظ آداب فرهنگی و یا به عکس عادات خلقی، این بازیگران به پنج گرایش به دلیل:

۱. خود - یار راهجو (تک‌جانبه‌گرایی نو - محافظه‌کاران آمریکایی).

۲. وابستگی متقابل اروپایی - آسیایی.

۳. انزوای انقلابی یا مهرجویانه (توصیه شده توسط تئوری‌های وابستگی کلاسیک و گفتگوی تمدن‌ها بدون توجه به توان ساختاری طرفین رابطه).

۴. ستیزه‌جوی پراتوری.

۵. مددجو.

تقسیم می‌شوند.

هم ساختار و هم رویکردهای فوق‌گرفته در نظر اول توان و ظرفیت کشورها را نمایش می‌دهد، اما در نگرش عمیق‌تر بازتاب زندان ذهنی و یا فرهنگ یک ملت و یا نخبگان سیاسی آن است. مثلاً در پرتو طبقه‌بندی فوق‌شاهد آداب فرهنگ انتخاب عقلانی و آگاهانه در بعضی رویکردها و عادات خلقی و غیرعقلانی دیگر بازیگران هستیم. در آداب فرهنگ عقلانی و آگاهانه، رویکرد سیاست خارجی کشورها احتمالاً به شکل تعامل یا تقابل استراتژیک ظهور می‌کند. در مقابل بازیگران توسعه‌نیافته با افتادن به ورطه عکس‌العمل عاطفی، به افسانه‌گرایی در سیاست خارجی روی می‌آورند. این افسانه‌گرایی، به یکی از دو شکل مضر انزواجویی، مهرجویی و یا شکل مخرب ستیزجویی پراتوری^۱ بروز می‌کند. البته که هر یک از این گرایش‌ها ناشی از ملزومات زندان ذهنی تصمیم‌گیران سیاسی است. آداب مدنی^۲ - اخلاقی^۳ راهنمای رفتاری کشورهای پیشرفته، و به جای آن، عادات خلقی معنوی^۴ - رسمی^۵ راهنمای رفتاری کشورهای توسعه‌نیافته است.

تصور مفروض دانش‌پژوه حاضر این است که ماهیت زندان ذهنی تصمیم‌گیران سیاست خارجی، به اقتضای میزان توسعه‌یافتگی کشوری و یا نخبگان آن فرق می‌کند. در جوامع توسعه‌یافته، بر غم نفوذ نیروهای عاطفی به دو شکل فراعقلی و فروعقلی، تصمیم‌گیری سیاسی

1. PRAETORIAN

2. ETHICS

3. MORALITY

4. MORES

5. ETHOS

بیشتر ماهیتی آگاهانه و عقلانی دارد، تا عاطفی.

محدورات محیطی و تبشیر اخلاقی «متأثر از مقدورات ملی» کشور است. به عکس در کشورهای توسعه‌نیافته، درجه و میزان توسعه‌نیافتگی بر غلظت نیروهای فروع عقلی در تصمیم‌گیری سیاست می‌افزاید. سیاست خارجی کشورهای توسعه‌نیافته، عمدتاً تجلی عکس‌العمل تصمیم‌گیرندگان یا تصمیم‌سازان سیاسی است. گرایش ین تصمیم‌گیری به صورت دو گرایش متعارض «حب و بغض و یا خوف و رحای» غریزی نمود پیدا می‌کند. به جای تصمیم‌گیری عقلانی، تصمیمات در وضعیت توسعه‌نیافتگی ماهیتی ناآگاهانه و عکس‌العملی دارد. به رغم هر توجیهی، این عکس‌العمل عاطفی منافع، امنیت و قدرت ملی را یا فدای هوا و هوس و یا جزمیت‌های خودخواهانه تصمیم‌گیران می‌کند.

زمانی که محتوای تاریخی سیاست خارجی کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه به‌عنوان دقایقی گذرا مورد کالبدشکافی قرار می‌گیرد، سه سؤال زیر به ذهن متبادر می‌شود: اول این‌که تا چه حد سطح توسعه ملی بر ماهیت سیاست خارجی تأثیرگذار است؟ دوم آن‌که تا چه حد ماهیت سیاست خارجی بر امنیت، قدرت و پرستیژ (اقتدار و حقانیت) ملی کشورها تأثیر می‌گذارد، و بالاخره سومین سؤال این‌که چگونه می‌توان با گذر از توسعه‌نیافتگی، به ین توجه به «انذار ناشی از محدودرات محیطی»، و «تبشیر ناشی از مقدورات محیطی»، بر میزان امنیت، قدرت ملی، و اقتدار سیاسی و بین‌المللی کشور افزود؟

در پاسخ، نویسندگان کتاب گرسنگی جهانی، رابطه بین توسعه ملی و سیاست خارجی را رابطه‌ای دوسویه در دو سطح داخلی و خارجی تفسیر می‌کنند. به نظر آنان، چنان‌که تحولات بعد از ۱۱ سپتامبر نشان داده است، اقدامات کشورهای توسعه‌یافته ر ترس محافظه‌کارانه نسبت به از دست دادن وضع موجود راهنمایی می‌کند. در مقابل، رفتار کشورهای شبه‌حاشیه و حاشیه عمدتاً تحت تأثیر اضطراب^۱، اندوه^۲، داخلی و حقرت^۳ و ملعبه قرار گرفتن خارجی قرار می‌گیرند.^(۲) برخلاف رویکرد غیرسیاسی نویسندگان کتاب فوق، این دانش‌پژوه عامداً به

1. Anguish

2. Grief

3. Humiliation

جلوه سیاسی موضوع می‌پردازد. در نتیجه، در پاسخگویی به سه سؤال مزبور، او مجبور به تعدیل طبقه‌بندی مفهومی و وصفی پیشنهادی خویش است. البته به منظور ساده‌سازی بحث جهت انتقال پیام نظری خود، او مجبور به تلذیل نوع بازیگران به دو دسته توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته است.

با این ملاحظات، در ارائه بحث خویش، ابتدا به تصویر فضای بین‌المللی جهانی شده پرداخته می‌شود. در گفتار دوم این مقاله، برای نشان دادن تأثیر توسعه بر سیاست خارجی، دو رویکرد نظری و عملی از سوی دو دسته بازیگران مزبور مورد مطالعه قرار می‌گیرد. نشان داده خواهد شد که رویکرد نظری و عملی کشورهای توسعه‌یافته در قالب آداب استراتژیک ناشی از رنابت‌جویی مژمونیک غربی مطرح می‌شود، به عکس، گرایش‌های نظری و عملی کشورهای توسعه‌نیافته (جنوب) در قالب عادات خلقی بروز می‌نماید و لیت جهت‌گیری‌ها به یکی از سه شکل:

۱. ستیزه‌جویی پراتوری (به اشکال مختلف بنیادگرایی مذهبی، شوینسم قومی و یا ستیز طبقاتی).

۲. انزواگرایی اقتصادی (تئوری وابستگی کلاسیک) و با

۳. مهرجویی پاپولیستی (گفتگوی تمدن‌ها، بدون توجه به ملاحظات ناشی از مقدرات ملی و محذورات محیطی) نمد پیدا می‌کند.

در گفتار سوم این مقاله، به یمن تلاش‌هایی که در جهت تمدنی کردن رفتار سیاست خارجی مطرح است، به راه‌های برون‌رفت از این وضعیت صرفاً سیاسی خواهیم پرداخت. در همین راستا، نگرش اخلاقی ایرانی را در قالب تمدن فرهنگی در مقابل نگرش تمدنی غرب در قالب فرهنگ تمدنی را مورد اشاره قرار خواهیم داد.

گفتار اول: ویژگی‌های مفهومی نظام بین‌المللی جهانی شده و توسعه ملی
فروپاشی نوروی مقارن با ظهور آرام ولی پرصلابت تغییراتی کیفی در متن (نظم) و محتوای بازی‌های سیاسی بین‌المللی (ساختار توزیع و پویا قدرت) بود. نظم نوین فضای گفتمانی

جدیدی است، که نظام بین‌المللی در درون آن عمل می‌کند. به یک معنای ساده شده، نظم بین‌المللی ترسیم‌کننده قواعد حاکم بر گوهر نظام بین‌المللی است. پوشش قدرت بین‌المللی به اقتدار و سازماندهی روابط حداقل از لحاظ اعلانی، از آثار شیستی به صف لیبرال - دموکراتیک تحویل یافته است. به علاوه، ساختار توزیع قدرت در نظام بین‌المللی از در قطبی منعطف به سلسله مراتبی غیر دستوری متحول شده است. به لحاظ این تغییرات، در این مقاله صف جهانی را به نظام بین‌المللی افزوده، و آن را نظام بین‌الملل جهانی شده لقب داده‌ایم.

در نتیجه این تحول، دو عرصه داخلی و خارجی سیاست به شدت در هم بافته شده است. در مقابل وضعیت دوگانه وابستگی - استقلالی که نوع بازیگر نظم و ستفالیایی را وصف می‌کرد، در متن نظام بین‌المللی جهانی شده، وضعیت دوگانه وابستگی - وابستگی متقابل پیش روی کشورهاست. استقلال مدلول نظم و ستفالیایی مربوط به دوران استقرار قدرت گذشته بود. از این پس، بافت مبادلات بین‌المللی دیگر محصور به عرصه خارجی، و مبتنی بر قاعده بازی حاصل جبری صفر نیست. مسائلی چون حقوق بشر، تروریسم، محاکمه بین‌المللی رهبران سیاسی جنایت پیشه علیه بشریت (چون میلوسویچ،.. صدام) چگونگی برخورد با مواد مخدر، محیط زیست و امثال آن نیز وارد حوره بازی قدرت شده است. علاوه بر تغییر قاعده بازی قبلی در نظم آثار شیستی و ستفالیایی، ماهیت تهدیدات و نوع قدرت نیز متفاوت شده است. چنان‌که جوزف نای تأکید دارد قدرت امنیت نرم و یا به نون ایوب و دیگر نظریه پردازان امنیتی قدرت. امنیت نرم افزاری همراه با جلوه‌های خرد قدرت. امنیت چون تروریسم نیز بر جلوه‌های سخت افزاری و کلان قدرت. امنیت بر عرصه سیاست افزوده شده است.

اگر همانند واقع‌گراها بپذیریم که قدرت^۱ برخلاف توان^۲ مری نسبی است، پس طبیعی است که مقدمات بازیگران ملی نیز تحت تأثیر این تحولات چهار قبض و بسط شده باشد. چندلایگی و پیچیدگی قدرت کارایی آن را نیز دچار تحول کرده است. اگر تغییر از سلاح متعارف به سلاح اتمی موجب شد تا سلاح نظامی ازاری برای بازدارندگی باشد تا جنگیدن،

ظهور این ابزارهای نرم‌افزاری و خرد نیز در ماهیت مبادلات بین‌المللی تغییرات مناسب خود را ایجاد کرده است. خلاصه این‌که همانند عرصه داخلی، اعمال قدرت در عرصه خارجی نیازمند پوششی از اقتدار مقبول است.

به اقتضای این تحولات، مفهوم عداوت حاکم در نظام آنارشیک هابزی جای خود را به بازی اقتدار رقابتی در نظام لاکی داده است. البته همین اقتدار آنارشیک لاکی در نالب آنارشیم صلح‌گرای کانتی توجیه می‌شود.^(۳) مهم‌تر این‌که به لحاظ تحول دغدغه انسانی در کشورهای توسعه یافته، به تدریج مرزهای ملت - دولت‌ها به نفع جامعه مدنی جهانی (جامعه مدنی جهانی...) یا جهانشمول در حال متحول شدن است. دغدغه امنیت ملی به امنیت ملت‌ها، و گاه شهروندان جهانی مطرح است. مفهوم دموکراسی - که امری داخلی است - به فرآیندهای خود را به حقوق بشر - که جلوه‌ای جهانی دارد - می‌دهد حداقل تحول این‌که جامعه مدنی همسو با جامعه مدنی جهانی در حال جایگزین شدن به جای جامعه پیشین سیاسی است. به همین لحاظ، شفافیت سیاسی، دموکراسی در داخل، و شفافیت، قدرت مذاکره، توان مصالحه و همزیستی در هر دو عرصه داخلی و خارجی برای کسب اعتماد و حیثیت بین‌المللی از جایگاه والایی برخوردار شده است.

به اقتضای این تحولات است که همانند تقاضای انقلابیون گذشته ایرانی چون محسن سازگارا، اکبر عطری و علی افشاری از جامعه بین‌المللی برای حمایت از مردم ایران در مقابل جمهوری اسلامی می‌شوند، لوئیس فراخان آمریکایی خواهان حمایت از سیاست‌های جمهوری اسلامی در مقابل سیاست‌های کشورهای خود می‌شود. به‌رغم نگرش جهانشمول خود و اعتقاد به تحول ایران به نوعی کشوری با خصوصیت جهان‌وطنی تمدنی و تنوع فرهنگی، در وضعیت حاضر او به ضرورت اتحاد با هموطن: همیاری با متحدین و دوستان منطقه‌ای و بین‌المللی، و همسویی تمدنی و همزیستی فرهنگی؛ برای ورود به عرصه خارجی در نظام بین‌المللی جهانی شده معتقد است.

چنین رویکردی با توجه هم به تحولات ساختاری - پویایی بین‌المللی، و هم تحولات در سازمان‌ها و حقوق بین‌المللی است. توجه به این مفاهیم نقش سازمان ملل را نیز مجبیر به

انطباق‌گرایی کرده است. جایگزینی شورای حقوق بشر به جای کمیته در سازمان ملل حاکی از این تحولات است. به اقتضای این تحولات، از لحاظ نظری، نقش سازمان ملل افزایش یافته است. اما در عمل به اقتضای ساختار قدرت، حفظ منزلت پیشین خویش است. به اقتضای این تحولات اساسی، قدرت‌های بزرگ به باز تعریف سیاست‌های خود، و بازسازی رویکردهای خود دست زده‌اند. آمریکا غرب حتی در تلاشند که نقش سازمان ملل را نیز با ساختار توزیع و پویای قدرت به نفع خود، تطبیق دهند. طبیعتاً برای حفظ منزلت قبلی خویش و با افزایش آن، هر کشور نیازمند هر دو دسته از تحولات کینی (توجه به نظم نوین و افزایش قدرت نرم و مراقبت به رقابت) و کمی (تغییر به ساختار سلسه مراتبی هژمونیک و اهمیت پویای قدرت نرم) در سیاست‌های توسعه خود می‌باشد.

همو با تحولات فوق، قدرت‌های بزرگ نیز به بازسازی سیاست‌های خود شده‌اند. کارل فون فورس در آستانه فروپاشی شوروی، از نخبگان سیاسی آمریکا می‌خواهد که منافع ملی را راهنمای اقدام سیاست خارجی قرار دهند؛ شرح منافع ملی به‌عنوان یک معیار پیش سیاست‌گذاری، به وجهی که با اجماع پارامترهای سیاست رسمی را تعیین کند. وی مدعی است در بسیاری از موارد، منافع ملی به‌عنوان ابزاری جهت توجیه اقدام سیاست خارجی درمی‌آید. او با عنایت به سطح جهانشمول قدرت آمریکا، طی بحث‌های گوناگون فصول کتاب خویش، منافع ملی آمریکا را در سه سطح زیر تقسیم می‌کند:

۱. چالش‌های علیه آمریکا.
۲. چالش علیه دوستان و متحدان آمریکا (فصل اول).
۳. چالش علیه نظم جهانی (فصل هشتم).

او مدعی است که باید به رویکرد تأییدی ناشی از تلفیق ملزومات قدرت و ملزومات اخلاق روی آورد.^(۴)

همانند آمریکا، اروپائیان نیز در حال انطباق عملی سیاست خود با وضعیت جدید است. در معاهده ماستریخت ۱۹۹۳، زمینه‌های قانونی برای چنین تحولی در عرصه رابطه بین سیاست داخلی و خارجی تعبیه شده است. در این پیمان، اهداف اساسی داخلی عبارتند از

توسعه اجتماعی - اقتصادی پایدار، ادغام کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی، و مبارزه علیه فقر. در اعمال سیاست خارجی خویش، اروپائیان علاوه بر مزیت‌های نسبی هر کشور، برای شش مسأله زیر اهمیت ویژه قائل شده‌اند:

۱. رابطه بین توسعه و تجارت.
۲. ادغام منطقه‌ای و همکاری.
۳. حمایت از سیاست‌های کلان اقتصادی و ارتقاء برابری در دستیابی به خدمات اجتماعی.
۴. حمل و نقل.
۵. امنیت غذایی و توسعه پایدار روستایی.
۶. ظرفیت‌سازی نهادی.

علاوه بر تحول فوق به سود توسعه اجتماعی - اقتصادی پایدار در عرصه داخلی، در عرصه خارجی نیز به مقتضای نظم نوین اعمالی از سوی ابرقدرت آمریکا، اروپائیان اهداف اساسی خود را در پیمان ماستریخت به دو بخش تقسیم کرده‌اند: ادغام کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی، و مبارزه علیه فقر.^(۵)

با عنایت به اقدامات انطباق‌گرایانه کشورهای شمال، در سومین کنفرانس سالانه مرکز توسعه جهانی، که تحت عنوان «تعمد به شاخص‌های توسعه» در سال ۲۰۰۵ تشکیل شد، ضرورت توسعه داخلی برای بازی اقتدارآمیز خارجی مورد توجه قرار گرفت. از جمله آن‌که، موضوع کمک‌های ۲۱ کشور توسعه‌یافته در «بازی و یا پاگیر کردن فقرا» مورد بحث قرار گرفت. نتیجه بحث این‌که کمک‌ها مفیدند و «اما به قیمت تحمیل سدهای تجاری گسترده اعطا می‌نود». به علاوه مشخص شد که «کشورهای فقیر باید پیش‌از برنامه‌ها برای توسعه خود شوند» زیرا، به ندرت چنین تفاق می‌افتد، (که همانند اتحاد برای پیشرفت) کشورهای خارجی علاقه‌مند به توسعه داخلی کشورهای (فقیر) شوند. البته که کشورهای ثروتمند و صاحب قدرت، به انحاء مختلفی، سعی در هدایت متن جریان‌ها دارند. ندای فناوران هوشمند کره‌جنوبی در دهه ۱۹۶۰، معجزه‌های را در توسعه این کشور رقم زد. اما چنین معجزه‌ای بدون دستیابی به بازار و فناوری کشورهای پیشرفته ممکن نبود.

نکته کلیدی کنفرانس مزبور حول محور هشدار زیر متمرکز شده بود: اگر «منحصصین رولپت خارجی بین‌المللی تصمیم به وصف واقعیت تاریخی جهانی شدن دست بزنند، آنگاه مشخص می‌شود که عصاره روابط بین‌المللی در قالب روابط فقیر و غنی صورت‌بندی می‌شود. پس دغدغه اصلی مسائل سیاست خارجی باید معطوف به سؤالات زیر شود:

۱. کدام کشور غنی به توسعه کمک می‌کند؟ و کدام نمی‌کند؟
۲. سیاست‌های ملی چگونه چه تأثیری بر سرنوشت مستضعفینی که برای تلاش معاش خود جان می‌کنند دارد؟

به نظر مرکز توسعه جهانی، در روابط کشورهای شمال و جنوب لازم است به هفت مسأله کمک‌های خارجی، تجارت، سرمایه‌گذاری، مهاجرت، محیط زیست، امنیت و فناوری، در سیاست ۲۱ کشور غنی توجه شود.^(۶)

در پرتو تحولات فوق و سیاست‌های انطباقی کشورهای شمال، گروهی از اندیشمندان به قلمرنی در خصوص ویژگی‌ها و مؤلفه‌های نظام بین‌المللی جهانی شده دست زده‌اند. سایمون رایش با بهره‌گیری از تعاریفی که در چهار حوزه تاریخ، اقتصاد، سیاست و جامعه‌شناسی مطرح شده است، ویژگی‌های جهانی شدن را به شرح زیر مطرح می‌کند. به نظر او، جهانی شدن با همه جلوه‌های کلی‌گرایانه‌اش جای بحث‌های ناشی از ساختار و مازدهای روابط بین‌الملل را گرفت. در این فضای کلی، مباحثی چون مطالعه دموکراتیزاسیون، توسعه، منقرات‌زدایی از بازار، خصوصی‌سازی، اصلاحات رفاهی، مسائل امنیتی جدیدی (چون مهاجرت، و مواد مخدر، و عقب‌کشی عام دولت در همه جانبه‌های مداخله‌گرایانه مطرح شده است. مستهی مشخص نیست این حوزه‌گسترده موضوعی تحت چه عنوانی باید مورد مطالعه قرار گیرد.^(۷)

رایش مدعی است زمانی که از پنج اندیشمند برجسته‌ای چون پاول دورمیوس،^۱ رابرت کدرل،^۲ سیلویا ماکسفیلد،^۳ جان اودل،^۴ و ریچارد استابز^۵ که در زمینه جهانی شدن پژوهش

1. Doremus

2. Kudrel. Robret

3. Maxfield. Sylvia

4. Odel. John

5. Stubbs. Richard

می‌کردند، درباره رشته‌های تابعه این مفهوم پرسیده شد، آنان به مواردی چون امور مالی، انتقال تکنولوژی، فراملی‌گرایی تجاری، چندجانبه‌گرایی و منطقه‌گرایی اشارت داشتند. این اندیشمندان که در سمپوزیومی در پیتسبورگ به سال ۱۹۹۶ شرکت کرده بودند، همانند روزکرانس مدعی شدند که اصولاً ماهیت موضوعات امنیتی در عرصه جهانی دچار تحولی شگرف خواهد شد. در نتیجه نیاز من تحول ماهیت دولت نیز هستیم. دولت مناسب برای فضای جهانی شدن، دولت مجازی است. دولت مجازی^۸ نیازمند نوعی از امنیت است که بتواند به شهروندانش توان دسترسی جهانی و شکفتن بی‌همتا یانه شهروند را بدهد. دموکراسی و وابستگی متقابل به ترتیب به دنیای فرهنگی و تمدنی مزبور جواب می‌دهد. در حقیقت این وضعیت به توان باز شدن کامل نظام سیاسی ملت - دولت نیاز دارد. در این خصوص، آنان مدعی هستند که مراکز مطالعات امنیت سخت‌افزاری گذشته به سرعت جای خود را به مطالعات نرم‌افزاری به‌ویژه در زمینه اقتصاد سیاسی می‌دهد.^(۸) در طول مصداقی مباحث رایش، جن آرت شولت، از بعد جامعه‌شناختی، «جهانی شدن راه» به‌عنوان وضعیتی شایع در سراسر گیتی می‌داند که «معرف خود آگاهی اجتماعی در قرن بیستم است».^(۹)

جیمز روزنا به‌طور سلیبی به تعریف آنچه جهانی شدن نیست می‌پردازد. به نظر او، جهانی شدن همانند جهان‌گرایی نیست. جهان‌گرایی به اشتیاقات برمی‌گردد که معطوف به فرجام امر است. در جهان‌گرایی امید بر ظهور ارزش‌های مشترک کل جمعیت جهان است که نسبت به محیط و شرایط شهروندی خود به اقدام مشترک جمعی دل بسته‌اند. همچنین او مدعی است که جهانی شدن با جهانشمولیت‌گرایی نیز یکسان نیست. به نظر او در جهانشمولیت‌گرایی ارزش‌هایی مشترک وجود دارد که کل بشریت را به‌طور فرضی و یا واقعی در بر می‌گیرد.^(۱۰) به نظر مک‌گرو، جهانی شدن متضمن اتصال و پیوندی چندجانبه است که فرای مرزهای ملت - دولت، در عصر مدرن، قرار می‌گیرد. او مدعی است که در عصر جهانی شدن فرایندی شکل می‌گیرد که طی آن، رویدادها، تصمیمات و اقدامات هر بخش از دنیا تأثیرات عظیمی بر سرنوشت کسانی دارد که حتی در اقصی نقاط جهان هستند.^(۱۱) فیلیپ سرنی مدعی به تعریف

جدیدی در خصوص ارتباط بین اقتدار و سرزمین می‌باشد. با این تحول، اقتدار از سطح ملت - دولت به مراکز فراملی منتقل می‌شود که متضمن وابستگی متقابل افراد و نهادهای بشری است.^(۱۳) در جایی دیگر، سرنی جهانی شدن را حاکی از وضعیت زیر می‌دند: «مجموعه‌ای از ساختارها و پویاها که از ماهیت متغیر کالاها و دارایی‌هایی سرچشمه می‌گیرند که بنای اقتصاد سیاسی بین‌المللی را تشکیل می‌دهد. به‌طور فزاینده‌ای، بشر شاهد انفکاک ساختاری این کالاها و دارایی‌هاست.»^(۱۳)

به نظر تونلسون، بیش از هر چیز تون بازی فرد انسانی و ملت - دولت در عرصه جهانی شدن مطرح است. وی مدعی است که با ادغامی که در بازار اقتصاد جهانی به وجود آمده است، بازیگرانی امکان برد دارند که توانمندی نیروهای خود را تقویت می‌کنند. این کشورها به سرعت به توسعه جهانی جریان (مبادلات) کالا، خدمات، اطلاعات، و گاه انسان‌ها می‌پیوندند. آمریکائیان برجسته در درون و بیرون حکومت مدعی هستند که اقتصاد جهانی واقعیت معرف عصر ماست. (این اقتصاد) به همراه تحولات تکنولوژیک همه نهادهای سستی از جمله مشاغل، ملت - دولت و حتی بافت خانواده را تغییر خواهد داد.

تجارت آزاد، تحرک لگام گسیخته سرمایه و ادغام اقتصادی محورهای تعیین‌کننده خط‌مشی اقتصاد بین‌المللی است... امروزه اخلاقیات تجارت غیرمداخله‌پذیر آن‌چنان فوری شده است که حتی بسیاری از لیبرال‌های طرفدار اقتصاد رفاهی را مجبور به عقب‌نشینی کرده است. چنان‌که نظر می‌رسد که خط‌مشی‌سازان و تحلیل‌گران دریافته‌اند که معارضات آنها علیه این روند نمی‌تواند به توقف و یا تسریع جهانی شدن بیانجامد، بلکه اصول آن (از جمله سه‌فر و پیوستن به این روند) برای منافع خاص محلی، ملی و منطقه‌ای مفید است... البته هر کشور باید به اندازه قدر وجودی و فرهنگی خود این اصول را تعدیل و سپس اجر کند.^(۱۴)

حاملان این قدرت نرم‌افزاری دیگر کشورها نیستند که به نام امنیت ملی و جمعی و تهدیدات وجودی، بتوانند تمکین مکرره‌ها در شهروندان ایجاد کنند. با پیدا شدن آلت‌رناتیوهای مناسب‌تر، گروهی که فراتر از ترس امنیتی رفته و به امنیت رفاهی می‌اندیشند، به احتمال زیاد وفاداری به شرکت‌های چندملیتی و فراملیتی را بر دولت اقتدارگرا ترجیح

خواهند داد. در اینجا است که مسأله کیستی به جای بعد فرهنگ ملی بعد تمدنی و نقشی می‌گیرد و با عضویت در این شرکت‌ها ارضای می‌شود. این مسأله مورد توجه کپستاین قرار گرفته است. (۱۵)

گروهی دیگر از اندیشمندان به مسأله دموکراتیزاسیون و تحول در ماهیت اقتدار اشارت دارند. استیفن گیل معتقد است که به تدریج از میزان اقتدار دولت‌ها کاسته خواهد شد. اقتدار از یک سو بین‌المللی خواهد شد، و از سوی دیگر تناقضات و محدودیت‌های خود را به وجود خواهد آورد. (۱۶)

کارائیکی اقتدار دولت را در مسیری معکوس به سوی تمکین نسبت به فرد انسانی مشاهده می‌کند. نیز به فرایند گسترده دموکراسی سیاسی و حقوق بشر در فضای جهانی شدن اشارت دارد. به نظر او، این فرایند آن‌چنان سرعت گرفته که بیش از یکصد ریست کشور تا به حال به نوعی از دموکراسی دست یافته‌اند. او مدعی است که در اساس، اصل حاکمیت ملی و استقلال با حاکمیت انسانی و آزادی فردی عجین و همراه بوده است. جهانی شدن به تحکیم این روند یاری داده است. برخلاف تقسیمات سیاسی، او به نقش مذهب و منطقه در روی آوری با روگردانی از دموکراسی اشارت دارد. (۱۷)

گروهی دیگر به جلوه‌های جهانشمول ولی منفی جهانی شدن در قالب تروریسم و خشونت‌گرایی اشاره دارند. متأسفانه تحولات ناشی از فزونی بنیادگرانه از اسلام، قدرت‌های برتر را در موقعیتی قرار دارد تا جهان‌گرایی خود را علیه دنیای اسلامی تعریف کنند. در این خصوص سایمون ریو مدعی است که:

اسلام تنها مذهب سیاسی عمده در جهان است: این مذهب فرقی بین مذهب و سیاست قائل نیست... گویا هم کمونیست‌ها و هم تروریست‌های اسلامی مردو به شدت سازمان یافت و آموزش دیده هستند، و مصمم هستند که به هر قیمتی شیوه زندگی غربی را نابود کنند... به نظر می‌رسد، هم‌اکنون مسلمانان به‌عنوان خطر به حساب می‌آیند. (۱۸)

ریو سپس با اشاره به ادعای نیل هرمان و دیگر مأموران امنیتی متخصص در تروریسم، ادعا می‌کند که «بنیادگرایی اسلامی در واقع به‌عنوان بزرگ‌ترین خطر تروریستی علیه غرب به

حاب می آید. (۱۹)

گروهی دیگر از صاحب نظران به نقش مؤسسات مالی اشاره دارند، و تحولات آن را بر مناسبات کشورها مورد بررسی قرار می دهند. با عجز شدن این صنعت با تکنولوژی ارتباطی و بانکداری و تجارت الکترونیکی، نیاز به بازبینی و بازسازی نهادهای سنتی را گوشزد می کنند. بازار سرمایه در انتظار فرصتی مطلوب است. هر جا که بازار مناسبی گیر آید، مؤسسات مالی به اقدام دست می زنند. (۲۰)

حمید مولانا با نگرشی نقادانه، پدیده جهانی شدن اطلاعات و فرصت و چالش های آن را به شرح زیر مطرح می کند:

امروزه کشورهای جنوب که در حاشیه نظام حاکم بر جهان یعنی شمال به رهبری آمریکا قرار دارند، در فرایند جهانی سازی با فرصت ها و چالش هایی روبرو هستند. پاسخ به این موضوع و بحث، به ویژه در مورد رسانه های مدرن جمعی در چهار حوزه خاص قابل تأمل است: قومی شدن رسانه های جمعی، توسعه رسانه های آئرناتیو داخلی و بومی، طرح سیاست های جامع رسانه ای، بین المللی شدن رسانه ها. (۲۱)

اومدی می شود که:

فرایند جهانی شدن می رود تا ماهیت ارتباطات در جوامع استفاده کننده از رسانه های سنتی را متحول سازد. زیرساخت جدید ارتباطی مورد نظر کشورهای شمال مانند آمریکا و اروپای غربی نیازها و ویژگی های کشورهای جنوب را در نظر نگرفته است. (۲۲)

برخلاف این دیدگاه مولانا، جامعه شناسان و سائل ارتباط جمعی، آنان را به دو دسته القایی - بک سویه و دو سویه - کارناوالی تقسیم می کنند. نوع و نحوه بهره گیری از آنها، بستگی به میزان توسعه یافتگی کاربران بستگی دارد. در این خصوص، مولانا به درستی از چالش های متناقض رسانه ها برای کشورهای شمال و فرصت های بالقوه آن برای کشورهای جنوب نیز سخن به میان می آورد. در این خصوص، او به زایش وفاداری های جدید، جایگزین شدن سائل ارتباط جمعی شمال به جای سائل مشابه داخلی، فقدان سرعت کشورهای جهان جنوب در انطباق با تحولات اشاره دارد. راه حل او در این مورد، بسبار غیردموکراتیک می نماید. (۲۳)

در نقطه مقابل این جهانشمولیت تمدنی به رهبری غرب، فردیت فرهنگی و بی‌همتای انسانی قرار می‌گیرد. با شکفتگی انسان‌ها، هر فرد جلوه‌ای از خلاقیت انسانی به عرصه وجود پا می‌نهد. هر انسان در دو مرحله آفریده می‌شود: آفرینش بالقوه در هستی که وجود طبیعی او و سخت‌افزاری او را به‌عنوان یک وجود مطرح می‌کند، و وجود قسری و فرهنگی انسان که مخلوق درایت، بصیرت، اراده و همت خود اوست. از لحاظ معرفتی آثار فرهنگی جهانی‌شدن را در بروز آثار ششم فلسفی پیشینی می‌کنند. تمدن در عصر جهانی‌شدن انسان را در قالب نقش‌های یکسان ولی منزلت‌های متنوع مدنی و گزینه‌های متکثر اجتماعی مطرح می‌کند. اما در عرصه فرهنگ بی‌همتایی مطلق و گسترده خودنمایی می‌کند. شخصیت حقیقی هر انسان در بی‌همتایی گسترده اوست. این خصلت در قالب موضوع حفرق بشر مطرح می‌شود. شواهد حاکی از آن است که این نگرش حتی در نوع رنگ پوشش افراد در قالب حجاب اسلامی نیز پذیرفته نیست. (۲۴)

با عنایت به این تحول فردگرایانه، کاستلز از ضرورت جامعه شبکه‌ای سخن به میان می‌آورد. او با رهیافتی جامعه‌شناختی، عصر اطلاعات را عصر ظهور جامعه شبکه‌ای می‌داند. همانند دولت مجازی روزگرنس - که قدرت آنان از توان بنگاهداری‌شان در شبکه‌سازی ناشی می‌شود و نه قدرت سخت‌افزاری نظامی یا صنعتی - کاستلز جامعه جدید را جامعه‌ای شبکه‌ای می‌داند تا جامعه انضمامی و واقعی. به نظر او دولتی می‌تواند در این عصر مطرح باشد که با ملزومات شبکه‌سازی در عرصه جهانی آشنا باشد. (۲۵) از این لحاظ نظر کاستلز با مدل آرمانی ارتباطی فرهنگی این دانش‌پژوه شبیه است. (۲۶)

جلوه دیگری از فرایند جهانی‌شدن جایگزینی اقتدار به جای قدرت در هر دو عرصه داخلی و خارجی است. اقتدار به معنای قدرت مقبول است. حتی کابینه تک‌جانبه‌گرای بوش نیز خود را مجبور دیده است تا به نحوی تمایلات نظامی خود را به زیور اسمی «آزادی و دموکراسی» و یا مجوز حقوقی شورای امنیت سازمان ملل آراست کند. البته اقتدار ممکن است در پرتوی یکی از ابزارهای تمکین‌ساز «ارادات»، «ارباب»، «پاداش»، «تخصّص» و «حقانیت» ایجاد شود. معمولاً ابزار تمکین از مرحله پایین «ارادات» به سوی تخصّص و نهایتاً به حقانیت

ختم می‌شود.

مشکل کشورهای در حال توسعه به آسانی کشورهای شمال قابل حل نیست. زمانی که کشورهای شمال در حال تدوین سیاست‌های جهانشمول با رویکردهای جهان‌وطنی در داخل کشور خود مشغولند، کشورهای جنوب در حال خوگیری با ملزومات نظم و ستفالیایی هستند. درایت و مهارت سیاسی بسیار لازم است تا به یمن منابع داخلی و موقعیت منطقه‌ای خویش، رهبران سیاسی با اجماع فلسفی و وفاق سیاسی، موقعیت‌های جهانی را درونی کرده و از تبدیل آن به چالش‌های درونی به نفع بازیگران خارجی جلوگیری کنند.

گفتار دوم: جهانی‌شدن، توسعه ملی و محدودرات سیاست خارجی

مبحث جهانی‌شدن و تأثیرات آن بر دو عامل توسعه ملی و سیاست خارجی را می‌توان در قالب دو مبحث نظری و عملی پی گرفت.

الف) چشم‌انداز نظری استراتژیک توسعه ملی و سیاست خارجی

از لحاظ نظری: منظور اشاره به ارائه تفاسیر و وصف‌های علمی است. از لحاظ تفسیری، شاهد ظهور نظریه‌های فلسفی - علمی از سوی نظریه نو - محافظه کارانه (از فوکویاما) و محافظه کارانه (از هانتینگتون) آمریکا، و پسامدرنی اروپا هستیم. در حالی که نظریه‌های پسامدرنی اروپایی معطوف به شالوده‌شکنی است، نگرش‌های آمریکایی در حال بهره‌جویی از ساختار متحول شده موجود است.

در آمریکا، دو دیدگاه جناح کیبوترها و بازی‌ها آمریکایی را در قالب رویکرد اختلاطی دو حزب به نمایش می‌گذارد. فوکویاما به فرایند جهانی‌شدن توجه دارد، و همانند همه نولیرال‌های هگلی، برای دولت آمریکا (به جای آلمان در نظر هگل) شش جهان‌ساز قائل است. در این خصوص، وی نظم نوین جهانی را تبلور آگاهی ابناء بشری از قوانین تاریخی

ترسعه ملی و سیاست خارجی در نظام بین‌المللی جهانی‌شده / ۱۰۵

می‌داند. هانتینگتون واقع‌گرا به ضرورت تنش دفاعی آمریکا برای حفظ فرهنگ و اسب^۱ اعتقاد دارد. او با افزودن ملاحظات نظریه واقع‌گرایی، به شکل‌گیری نوعی استراتژی جهان‌گرایی اقدام می‌کند. در واقع، با دیدی پلورالیستی، می‌توان این دو نظریه را دو قرائت متفاوت ولی مکمل از نوع بازی‌های بین‌المللی در عصر جهانی‌شدن دانست. طی دو بند زیر مفاد دو بحث نظری و مفهومی را بر فضای اقدام ایران مورد بحث قرار می‌دهیم.

جهانی‌شدن، سه نظریه رقیب نو محافظه‌کار - محافظه‌کار - رادیکال

نکته اصلی در اندیشه تجدید نظر شده نو - محافظه‌کارانه فوکویاما و محافظه‌کارانه هانتینگتون این است، که دیگر نمی‌توان چشم از تحولات داخلی کشورها فرو بست، و روابط بین‌الملل را صرفاً به مقتضای روابط خارجی کشورها پی گرفت البته، فوکویاما با تجدیدنظر در اندیشه قبلی خود بین دو نوع گرایش نظامی‌گرا و جهانشمول از دموکراسی‌سازی از نوع آمریکایی تفاوت قائل می‌شود. او با تشبیه گرایش نظامی بوشی به راه نظامی‌گرایی لنین، مدعی است که این اقدام می‌تواند کشورهای در معرض حمله آمریکا را به تسریع برنامه اتمی شدن، و افزایش نگرش‌های ضد آمریکایی تشویق کند. با این تجدیدنظر، او به نسخه نو محافظه‌کارانه امید دارد، که از راه مدل‌سازی تدریجی قابل پیاده شدن باشد.^(۲۷)

در تفسیر موضع جدید فوکویاما، گری مدعی می‌شود که موضع جدید فوکویاما نشان می‌دهد که او از مبانی ذهنی توسعه‌طلبانه آمریکایی منصرف نشده است. به جای انصراف، او تلاش منتقدانه خود را معطوف به رفع توهمات با اصطلاح نو محافظه‌کارانه بوش و همکارانش در کاخ سفید می‌کند. در این راستا، او مدعی است که مداخله نظامی برای براندازی رژیم‌های نامطلوب، به توقف روند تکثیر سلاحی غیرمتعارف منجر نمی‌شود. به عکس، مداخله نظامی موجب تعجیل دیگر کشورها به دستیابی به آن به عنوان سلاحی بازدارنده علیه حملات آتی آمریکا خواهد شد.^(۲۸)

به نظر فوکویاما و همفکران او بازی بد ثلوثی‌ها همراه با اعتقادات، انرژی خود را از

دست داده، و انسان چاره‌ای جز همکاری مشترک بر اساس اندیشه لیبرال - دموکراتیک ندارد. در نظر او، فروپاشی بنیادگرایانه فاشیستی در قالب نظریه افراطی او محافظه کاری و همچنین ذهنیت رادیکال انقلابی در قالب توتالیترسم چپ به همراه نگرش اقتدارگرایی، ناکارآمدی خویش را برای ساماندهی به زندگی بشر از دست داده‌اند. چنان‌که ژان بشلر مطرح نموده است، دنیای آینده عرصه افول ایدئولوژی‌ها است. به نظر فوکویاما، تجربه تاریخ به بشر نشان داده است که با تحول از دوران سستی و گذار به دنیای جدید، نظام و تبارچوب‌های فکری گذشته دیگر برای توضیح مسائل تازه کارساز نیست. ایدئولوژی مدرنیستی رقیب چپ و راست که برای دوران گذار ساخته و پرداخته شده بودند به دور ریخته می‌شوند. دنیای آینده مبتنی بر ایدئولوژی نخواهد بود. ذهنیت ضابطی و تنگ و ترش جای اندیشه را نخواهد گرفت. عرصه مبادلات بشری تسلیم لیبرالیسم خواهد شد، که از بنیاد کثرت‌گرا است.

به‌رغم تجویز جهان‌گرایانه‌ای که هانتینگتون نیز برای سیاست خارجی قائل است، او باز هم نسبت به رویکردهای لیبرالی نو محافظه کاران دچار تردید است. او برخلاف فوکویاما، مدعی است گرایش‌های ایدئولوژیک در برخی دیگر از دنیا در حال عروج است. خطرناک‌تر این‌که این جهت‌گیری ایدئولوژیک علیه غرب سازماندهی شده است. او تصریح دارد که ایدئولوژی زندگی مبنای خونریزی بین ابناء بشری است. ایدئولوژی دشمن‌جویی می‌کند تا رقیب‌جویی. ایدئولوژی برخورد بین انسان‌های با معتقدات مختلف است. در حالی که رنابت‌جویی، ضمن پذیرش انسان‌ها و اعتقادات آنها، صحنه بازی را به عرصه منافع و کیفیت روش‌ها می‌کشد. در بطن ایدئولوژی، ستیزه‌جویی نظامی نهفته است. با ایدئولوژی باید کشت و یا کشته شد. به یمن مشاهده فروپاشی شوروی و تجربه جنگ‌های خونین قومی - فرقه‌ای که بین مسلمانان و مسیحیان درگرفت، و با آگاهی از جنگ دامنه‌دار بیش از نیم‌قرنی بین اعراب و اسرائیل، وصف و تفسیر هانتینگتون متضمن سه پیام است. اولاً در نقاط گسل، بین گروه‌های فرهنگی تعارض ارزشی ایجاد خواهد شد. ثانیاً این تعارض در قالب جنگ‌های هویتی بروز خواهد کرد. ثالثاً بیش از همه خود آگاهی قومی مسلمانان و چینی‌ها را در مقابل غرب بسیج خواهد کرد. در تشریح این سه مفروضه، وی ساز و کار مبادلات بین‌المللی را به

شرح زیر وصف و تفسیر می‌کند: ملت - دولت باقی می‌ماند، اما معیار اتحاد پیش ملت - دولت‌ها دیگر همانند گذشته حول محور عقلی موازنه قدرت، و به مقتضای نیازهای امنیتی نیست. توجه به مسائل هرتنی موجب شکل‌گیری ائتلاف‌ها در یک حوزه فرهنگی می‌شود. نقطه اشتراک این گروه‌هایی‌های فرهنگی مقابله با هژمونی فرهنگ غربی است. وی در این خصوص، ادعا می‌کند که سیاست جهانی اینک وارد مرحله جدیدی شده است...

فرضیه من این است که اصراً نقطه اصلی برخورد در این جهان نو نه رنگ ایدئولوژیک دارد و نه بوی اقتصادی. شکاف‌های عمیق میان این افراد و به اصطلاح نقطه جوش برخوردها دارای ماهیت فرهنگی خواهد بود. پس ملت - دولت‌ها نیرومندترین بازیگران در عرصه جهانی باقی خواهند ماند لیکن درگیری‌های اصلی در صحنه سیاست جهانی میان ملت‌ها و گروه‌هایی یا تمدن‌های مختلف روی خواهد داد.

ز لحاظ مصداقی، وی برخورد بین غرب و درون‌دنیای اسلامی و کنفوسیوسی را فریب‌الوقوع می‌داند. او مدعی است که کانون درگیری در آینده بسیار نزدیک بین چند کشور کنفوسیوسی و اسلامی با غرب در خواهد گرفت.

به نظر هر دو نظریه‌پرداز فوق، تحولات دهه آخر قرن بیستم نشان داد که عرصه محدود و بخشی ملت - دولت دیگر نمی‌تواند پاسخگوی آن باشد اگر ملت - دولت به مقتضای یک ارزش پسینی (امنیت‌جو و یا رفاه‌طلب) ایجاد شد، امروزه این ارزش‌ها به‌طور مؤثرتری به وسیله نهادهای فوق ملی تأمین می‌شود. چه بسا که در کشورهای جنوب، دولت به جای آن‌که در خدمت تأمین رفاه و امنیت ملت باشد، خود با استقرار رژیم اقتدارگرا با حتی توالتیر به محملی برای نقض امنیت و تهدید رفاه او درآید. این خط فکری را تا حد زیادی فوکویاما دنبال می‌کند. (۲۹)

از منظر مراقبت عرفانی - معنوی ایرانی، نه عداوت ایدئولوژیک مقبول است و نه رقابت لیبرالی هژمونیک. در مورد اول، در تحلیل حافظ «جنگ ۷۲ ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.» در تفسیر مراقبت‌جوی سعدی:

بنی آدم اعضای یک پیکرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار

متأسفانه در عرصه واقعی سیاست خارجی جهان جنوب، یا رویکردهای منسوخ ثنوری وابستگی در قالب نگرش‌های بنیادگرایی دینی، یا نسل‌کشی قومی در حال یک‌تازی است، یا نگرش‌های انفعالی مدیرزاسیون متعلاانه و یا مهرجویی پاسیفیستی.

ب) جهانی‌شدن، توسعه و جلوه عملی سیاست خارجی

باری دیگر همانند برهه‌های پس از جنگ جهانی اول و دوم، جهان غرب در حال رقم زدن منتضیات جهانی به اقتضای منافع خویش است این در حالی است که در کشورهای جنوب، افراد و گروه‌های اجتماعی سرگرم یگانه‌سازی ستیزجویانه علیه دیگران است. در بیرون از حوزه فرهنگی خویش، غرب به رهبری آمریکا در صدد تحکیم پیشتازی و پیشوایی خود است. تا اواسط سال ۲۰۰۶، رئیس‌جمهور بوش نوانست همسویی اروپا، چین و روسیه و ژاپن را در مسائل مهم بین‌المللی با نظر آمریکا همسو سازد. جلوه عملی این موفقیت در قالب ارجاع پرونده ایران به سازمان ملل ظهور کرد. برخلاف انتظار، برای تأمین منافع آمریکا، بوش به ارزش‌های صرف نومحافظه‌کاری جناح خویش بسنده نکرد. در موردی، او به لحاظ تأسی به تفسیر و تجویز محافظه‌کارانه هانتینگتون مورد نقد کسانی چون فوکویاما قرار گرفت. به هر حال، آمریکائیان از موقعیت دست آمده خوشنودند. سناتور هیگل در سخنرانی خود بری مؤسسه آیزنهاور در واشنگتن در خصوص قدرت آمریکا اظهار می‌دارد: «قدرت آمریکا در زمینه ارتباطات و تکنولوژی اطلاعات رهبری آمریکا/ در اقتصاد جهانی را برای چند نسل تضمین کرده است.» (۳۰)

جالب این است که همانند نومحافظه‌کارانی که به تهاجمی پیشتازانه - و نه ضرورتاً خسوت‌آمیز - از اشاعه جهانی فرهنگ آمریکایی معتقدند، و هانتینگتون که نسبت به حفاظت نظامی از فرهنگ و تمدن ملی آمریکایی از خطر خارجی رأی می‌دهد: اروپائیان «حاکمیت ملی» و حفاظت از نهاد و ارزش‌های ملی خود را «اجتناب‌ناپذیر» تصور می‌کنند. فرهنگ رجایی این‌گرایش هژمونیک غرب را به شرح زیر وصف می‌کند: «جهان‌گستری» آمریکا در واقع صورتی از جهان‌خواری است. بدین وسیله، اقتصادهای مسلط غربی به راحتی

می‌توانند همه ما را فروبیلعند، به اسطوره حاکمیت ملی برای همیشه پایان دهند، مبارزه همه مردم جهان سوم را که می‌خواهند بر مندرجات خود حاکم باشند به سخره بگیرند. اگر قرار است یک جهان تحقق یابد باید جهان مردم باشد نه جهان خدایان و بندگان. (۳۱)

این حساسیت فرهنگ رنجایی یا مورد توجه تصمیم‌گیرندگان جنوب قرار نمی‌گیرد، یا به نوعی انزواجویی،... و گاه نیز به شکل مددجویی باز تولید می‌شود. منظر نمایندگان سیاسی کشورهای گوناگون که در «کمیت عالی بررسی همکاری فنی کشورهای در حال توسعه» سازمان ملل در ۳۰ مه ۲۰۰۱ شرکت کرده بودند. این ادهارا تأیید می‌کند. نمایندگان مزبور به اجماع اظهار داشتند که فقدان منابع مالی یکی از موانع عمده برای توسعه همکاری فنی عملی بین کشورهای در حال توسعه است. در پرتو این بیان کلی، نمایندگان دیگر کشورها، به شرح زیر نظرات خود را مطرح کردند:

۱. نمایندگان مغولستان: نیاز به:
 - ۱) همکاری سه‌جانبه کشورهای در حال توسعه.
 - ۲) کشورهای پیشرفته و سازمان‌های بین‌المللی در کاهش کمبود مالی.
 - ۳) همکاری بین‌بخش عمومی و خصوصی مختلف.
 - ۴) اهمیت TCDC در تقویت بنه کشورهای در حال توسعه برای ایجاد رشد و توسعه پایدار در متن فرایند جهانی شدن.

۲. نماینده بوریکنتا فاسو:
 - ۱) نیاز به تداوم همکاری‌های جنوب - جنوب و اطلاع‌رسانی مناسب.
 - ۲) ضعف در همکاری‌های سه‌جانبه، به‌ویژه در فعالیت‌های عملی سازمان ملل.
 ۳. نماینده جمهوری متحده تانزانیا: چالش جدی جدیدی ناشی از روند جهانی شدن، کاهش جریان منابع، کارآمدی روابط جنوب - جنوب در حل مشکلات جنوب.
 ۴. نماینده اندونزی: ضرورت تجدید همکاری‌های جنوب - جنوب برای بهره‌گیری از فواید و کاهش خطرات ناشی از فرایند جهانی شدن، تکمیل این همکاری با رابطه جنوب - شمال.

۵. نماینده هندی: توجه به مسائل فرهنگی ملازم به انتقال فناوری، و لزوم افزایش ظرفیت جذب محلی تحولات جهانی، تبدیل تکنولوژی اطلاعاتی به منبعی در حمایت از انسان و توسعه، در کنار تولید ثروت، تلاش پایدار برنامه توسعه سازمان ملل در اعتلای همکاری سه‌جانبه، استفاده از نهادهای مالی چندجانبه جهت به کارگیری همکاری‌های فنی بین کشورهای در حال توسعه (TCDC)، ضرورت برنامه‌های کمک و مشاوره فنی، ارجحیت بخشی به منابع منطقه‌ای به وسیله ارائه‌دهندگان کمک برای پروژه‌های همکاری توسعه در کشورهای در حال توسعه، و بالاخره، ارتقاء همکاری و اشتراک در تجربیات معطوف به تکنولوژی‌های پیشرفته.

۶. نماینده شیلی: لزوم آینده‌نگری، لزوم توجه به مواردی چون تبادل دانش، ظرفیت‌ها و تجربیات میان کشورهای در حال توسعه، اشتراک ماسعی نهادین و فنی همه کشورهای در حال توسعه برای ورود سهل‌تر به بازار اقتصاد جهانی.

۷. نماینده مکزیک: با عنایت به ناکامی‌های گذشته، باز تلفیق ظرفیت کشورهای در حال توسعه و شرکای آنان، فراتر رفتن از صرف رابطه جنوب - جنوب، نیاز به همکاری‌های مالی شمال - جنوب، دو جانبه، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، در جهت توسعه.

۸. نماینده لاتوس: فقدان بودجه و پیاده نشدن ترصیه‌های بوئنوس آیرس، فقدان گشاده‌دستی کشورهای کمک‌کننده و لزوم گشاده‌دستی آنان، عدم آمادگی کشورها برای توسعه مناسب با برنامه‌های TCDC، بسیج منابع گوناگون شامل منابع بخش دولتی و خصوصی، تمهد کشورهای به اعتلای سطح انطباق داخلی.

۹. نماینده ترکیه: قدردانی از توجه به امر توسعه.

۱۰. نماینده پرو: کشورهای در حال توسعه باید به اهمیت TCDC واقف شوند.

۱۱. نماینده زامبیا: ز فوائد TCDC در ایجاد همکاری جنوب - جنوب و سد کردن خطر حاشیه‌ای شدن آفریقا.

۱۲. نماینده دومینیکن: نیاز توجه به بازار دانش و ظرفیت نهادین آن برای تولید ثروت و رقابت، لزوم توسعه، اهمیت منطقه‌گرایی و همکاری‌های جنوب - جنوب، نیاز به

جست‌وجوی منابع مالی.

۱۲. نماینده کاستاریکا: اهمیت TCDC به‌عنوان ابزاری برای توسعه واقعی کشورها، نیاز توجه به قدرت نسبی کشورها، اهمیت منابع مالی برای تأمین منابع مالی جهت شرکت در TCDC، اهمیت فعالیت سه‌جانبه و تأمین منابع.
 ۱۴. نماینده الجزایر: ضرورت تنظیم حمایت‌ها برای دست و پنجه نرم کردن با فرایند جهانی‌شدن، لزوم افزایش کمک‌ها، لزوم توجه به ظرفیت جذب کشورها.
 ۱۵. نماینده برونگی: چالش مهم جهانی‌شدن روی توسعه کشورها، اهمیت همکاری جنوب-جنوب. جنوب غیرمتعهدها، لزوم تلاش برای راه‌جویی، و اهمیت نقش کشورهای توسعه‌یافته.
 ۱۶. نماینده جامائیکا: تأکید بر همکاری مشترک و مبادله تجربیات، رویکرد مشترک، حمایت نهادهای سازمان ملل در کمک به توسعه کشورهای در حال توسعه؛ قدردانی از کمک‌های کشورهای شمال، هشدار نسبت به خطر جایگزینی همکاری جنوب-جنوب به جای کمک کشورهای اعانه‌دهنده، نیاز به افزایش منابع و ذخائر مالی.
 ۱۷. نماینده کنفرانس اسلامی: اهمیت همکاری فنی در رشد کشورها به‌ویژه با عنایت به استراتژی جهت‌گیری‌های جدید^۱، نیاز به هماهنگی برای بهینه‌کردن دستاوردهای استراتژی جدید و دامنه همکاری‌های سه‌جانبه به‌ویژه در خصوص مسائل مالی مورد علاقه کشورهای کمک‌کننده، و بالاخره نقش نهادهای بین‌حکومتی.
 ۱۸. نماینده بانک اسلامی توسعه: اهمیت تبادل علوم و فناوری، به‌لحاظ ناتوانی کشورهای در حال توسعه در به‌دست آوردن منابع مکتوب.
- مطالعه فوق حاوی این پیام نریددهنده است که در کشورهای جنوب نیز نوعی اجماع نظری نسبت به ضرورت همکاری متقابل، برای رفع نیازهای مشترک به‌وجود آمده است دارند. این مرحله‌ای ابتدایی از وابستگی متقابل است. در مورد کشورهای پیشرفته، وابستگی متقابل موجب حساسیت بازیگران نسبت به هم می‌شود. اما جالب است که از نیاز به توسعه انسانی، و غنی‌کردن کیفیت زندگی او سخنی به میان آورده نمی‌شود. این در حالی است که

این دو عامل زمینه‌ساز دموکراسی، و دموکراسی عامل تغییر محیط است. تنها یکی از نمایندگان کشورهای نسبتاً پیشرفته‌تر از نقش توسعه‌انسانی سخن گفت. نکته دیگر این است که از چگونگی علمی تحقق این خوسته‌ها کمتر سخن به میان می‌آید؛ هر چند که از تأسیس نهادهای منتضی‌گانه سخن به میان می‌آید.

با این وجود متأسفانه، فضای سیاسی کشورهای در حال توسعه موفقیت سیاست‌های کشورهای توسعه‌یافته علیه آنان را تضمین می‌کند. قدرت‌طلبی و نهادینه شدن شکاف‌های خصومت آریز به نیروهای رقیب سیاسی انگیزه و توان لازم را برای بسیج توده‌های مستضعف و جوانان ناکام علیه یکدیگر می‌دهد. هم حکومت‌گران و هم مخالفین سیاسی در استناده مقطعی و ابزاری از این نیروها، به نهادینه شدن وضع نامطلوب موجود دامن می‌زنند. امروزه اقتدارگرایان خودکامه از شعار فریبنده عدالت‌جویی، اعمال سیاست پاپولیستی توده‌های مستضعف، و با اعمال سیاست ستیز پراتوری، جوانان ناکام را علیه روشنفکران، کارآفرینان و صاحبان سرمایه بسیج می‌کنند. رژیم‌های توتالیتر و اقتدارگرا مایلند با بسیج توده‌ها، روشنفکران و صاحبان قدرت را مرعوب و تسلیم حکومت کنند، در مقابل گروه‌های مخالف کارآفرین و روشنفکر با توسل به ابزار حقوق بشر، سعی می‌کنند خود را در مقابله تهدیدات ناشی از سرکوب حکومتی و یا تهاجم نیروهای توده‌ای، حفاظت کنند. در طرح جدید دموکراسی‌سازی و جلوگیری از تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، کشورهای توسعه‌یافته غرب، از این دو عامل به‌عنوان سلاحی برنده جهت مداخله در «تعارضات غیرخسونت‌آمیز» کشورهای جنوب استفاده می‌کنند.

به یمن بوقیستی که شعار تبلیغاتی حقوق بشر در فروپاشی شوروی ابقاء کرد، نو محافظه‌کاران تجدیدنظرطلبی چون فوکویاما، با شکست نگرش نظامی هاتینگوتونی، مایلند به یمن چنین شعاری، از سوء تدبیر رهبران اقتدارگرای جنوب، و بی‌اعتمادی مردم به آنان، به نفع خود استفاده کنند. اگر شعار عدالت‌جویی شوروی توده‌های مستضعف را ناتوان و نوجوانان افراطی را به نام عدالت‌طلبی شرق، عملاً در راستی تأمین منافع میان مدت شوروی بسیج کرد، حقوق بشر با سلاح کارآمدتری علیه وفاق سیاسی داخلی و سلاح کشتار جمعی به

ابزاری مؤثر برای جلوگیری از اتحاد دول جنوب فراهم می‌آورد.

گفتار سوم: آسیب‌شناسی سیاست خارجی کشورهای جنوب و راه برون‌رفت از آن
به نظر این دانش‌پژوه سیاسی، برون‌رفت از وضعیت جنوب - بردگی، در دو مرحله نوسازی
کوتاه‌مدت و مقطعی و دگرگونی بلندمدت و اساسی قابل حل است. در کوتاه‌مدت، اتخاذ
رویکرد همکاری (به جای سبز و برخورد) در هر دو عرصه داخلی و خارجی همراه با نگرش
راه‌جویانه عملی، دستیابی علی به این وضعیت با جوان‌گرایی سیاسی و حرفه‌گرایی
بوروکراتیک ممکن می‌شود اما در بلندمدت، کشورهای جنوب، نیازمند تحول بنیادی در
نظام آموزشی، و برنامه‌های مسائل ارتباط جمعی خویش هستند. بدون دست‌کم گرفتن منابع
مائی، راهکار نگرشی - آموزشی تنها راه مشترک ایجاد دگرگونی اساسی در وضعیت جامعه
است.

البته آموزش نیازمند هم‌تیر زندان ذهنی و هم‌مخوای ذهنی به سود توسعه و حاکمیت
انسانی در دو صحنه داخلی و خارجی است. البته که هر زندانی راه را برای طیفی متفاوت از
جبر و اختیارهای جدید فراهم می‌کند. زندان نامطلب ذهنی را نویسندگان کتاب گرسنگی
جهانی در قالب افسانه‌های درازده گانه‌ای ترسیم می‌کنند که بر ذهنیت هر دو دسته از
تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان سیاسی دو دسته از کشورهای شمال و جنوب حاکم است. با این
توضیح آنان بازی کشورهای شمال در برابر جنوب را در قالب ۱۲ افسانه مربوط به گرسنگی
تعریف می‌کنند. این ۱۲ افسانه الهام‌بخش این دانش‌پژوه شد، تا آنان را به اقتضای فضای ذهنی
و محتوای آموزه‌های تئوری‌های روابط بین‌الملل بازسازی کند. این امر به او و خواننده‌یاری
برای مطالعه مقایسه‌ای بین فضا و محتوای ذهنی تصمیم‌گیران سیاسی کشورهای شمال با نضا و
محتوای ذهنی تصمیم‌گیران سیاسی کشورهای جنوب آماده می‌سازد:

۱. افسانه فقدان منابع کافی (صفحات ۸-۱۵) بازتاب نظر محافظه‌کاران در داخل و واقع‌گرایان

روابط بین‌الملل).

۲. افسانه جبریت ناشی از قفای الهی یا محیطی بر وضعیت درگانه بازیگران (صفحات

۱۵-۲۵، بازتاب نظر امپریالیسم).

۳. افسانه جمعیت زیاد (صفحات ۲۵-۴۱، بازتاب بدبین‌های اقتصادی، و نظر امپریالیسم سوسیالیستی کونارد لورنز).

۴. افسانه تقابل غذا با محیط زیست (صفحات ۴۱-۵۸، بازتاب نظریه بعضی از مکاتب محیط زیستی).

۵. افسانه انقلاب سبز (صفحات ۵۸-۸۵، بازتاب نظر بنیادگرایانه دوری از صنعت و تمدن و گاه خوش خیالی نظریه وابستگی).

۶. افسانه تقابل عدالت با تولید (صفحات ۸۵-۹۸، بازتاب تقابل دو نظریه توسعه سرمایه‌داری دموکراتیک به هدایت شده در مقابل توسعه توتالیتری).

۷. افسانه لیبرالی - داروینستی حاکمیت بازار (صفحات ۹۸-۱۰۹، بازتاب نظریه نو - واقع‌گرایی).

۸. افسانه تجارت آزاد (صفحات ۱۰۹-۱۲۲، بازتاب نظریه نولیرال‌ها)

۹. نظریه انقلاب ناشی از ستره فقره (۱۲۲-۱۲۹ صفحات بازتاب نظریه انقلاب دیویس و ناکامی روانشناسان)

۱۰. افسانه کمک خارجی و توسعه (صفحات ۱۲۹-۱۴۷، بازتاب نظریه توسعه وابسته)

۱۱. افسانه ضرورت تفاوت طبقاتی (صفحات ۱۴۷-۱۶۴، بازتاب انباشت سرمایه در ایدئولوژی مارکسیست‌ها و یا نظریه مارکسین‌ها)

۱۲. افسانه تقابل فقر با آزادی (صفحات ۱۶۴-۱۷۱، بازتاب نظریه توسعه وابسته در اقتدارگرایی بوروکراتیک)

در نظر این دانش پژوه ایرانی، چنانچه در کتاب «سیاست خارجی ایران» آورده است، موفقیت کشورهای در حال توسعه زمانی تضمین می‌شود، که دولت به‌عنوان نهادی آموزشی برای پرورش شهروندان و مسئولان سیاسی تبدیل شود. کشوری موفق می‌شود، که اولاً داخل کشور را با ارزش‌های کثرت‌گرای جهان‌وطنی برای بازی بهتر بسازد. ثانیاً با تحول به دولت مجازی - فرهنگی، دولت زمینه را برای بازی شهروندان خود فراهم کند. اقتصاد دامنه

(Economy of Scope) باید به جای اقتصاد مقیاسی (Economy of Scale) بنشیند. ثالثاً ستولان و شهروندان کشورها، راهکارهای بازی موقیبت‌آمیز در دنیای جهان‌وطن را بدانند. صعود از نردبان توسعه به کشورهای توسعه‌یافته سیاسی (قدرتمند) و مدنی (قدرتمند) و یا مقتدر (با پرستیژ) توان تطمیع و ارباب‌بازیگران از یک سو و یا تشویق و غبطه‌خیزی کشورهای توسعه‌نا یافته را داده است. سوئیس با میزانی از قدرت کمتر و اقتدار بیشتر، در حد بازیگران مرکز به حساب می‌آیند. اما آمریکا و در رده بسیار پایین‌تری، بسیاری از قدرت‌های اروپایی و ژاپن با قدرنی بسیار فراتر از سوئیس، در حال کسب پرستیژ و افزودن اقتدار به قدرت خود هستند. به عکس فرود از این نردبان، کشورها را در وضعیت مددجویی مهرجویانه بایپولیستی و یا مددگری تهاجمی به شکل ستیز پراتوری درمی‌آورد.

والرشتاین به‌خوبی نشان می‌دهد، کشورهای شمال در رقابت هژمونیک با یکدیگر، در منزلت نزدیک به استقلال از دارند. این در حالی است که کشورهای جنوب در وضعیت وابستگی تا حاشیه‌شدگی قرار دارند. تأسف بار این است که کشورهای جنوب تا حد زیادی در تعمیق این وضعیت حائیه‌شدگی نقش داشته است. جایگزینی رویکرد استراتژیک به جای افسانه‌گرایی، مهم‌ترین عاملی است که توانسته از هند (برخلاف پاکستان) و چین (برخلاف روسیه) دو امید آینده، ابرقدرتی آینده بسازد. از منظر شناختی، برچهره‌هایی از انسانه‌گرایی به رویکرد استراتژیک را مستلزم متقدم کردن واقعیت بر ذهن می‌داند.

به لطف پیشرفت و توسعه همه‌جانبه، کشورهایی که در این سطح قرار می‌گیرند درگیر مشکلات طاقت‌فرسای جنوب نیستند. در نتیجه، بازی آنان با یکدیگر بیشتر بازی وابستگی متقابل است. به عکس این کشورها، بین کشورهای جنوب، رابطه تنازع بقا، تعیین‌کننده رفتار است. داستان تحولات نسل‌کشی در آفریقا این واقعیت را به‌خوبی نشان می‌دهد. در اروپای شرقی به یمن سطح توسعه بیشتر منطقه‌ای و در خاورمیانه به یمن وجود دلارهای نفتی منطقه‌ای، این تنازع بقا، در قالب‌گرایش‌های پراتوری به شکل امنیت‌های قومی - مرقه‌ای خود را نشان می‌دهد. فجایع بوسنی - هرزگوین تا کوزوو از یک سو، و خونریزی‌های ناجیکستان، افغانستان و عراق نمونه‌ی از این وضعیت است. در واقع توسل به خشونت از ناتوانی دسته‌ای

از کشورها ناشی می‌شود که توان رقم زدن سرنوشت خود را در عرصه نظام بین‌المللی جهانی شده ندارند.

راه‌حلی که نویسندگان کتاب دنیای گرسنه ارائه می‌دهند، از لحاظ انسان‌شناختی فلسفی با نظر این دانش‌پژوه شباهت بسیار دارد. اما نکته مهم این است که از لحاظ علمی چگونه می‌توان از نقطه توسعه‌نیافتگی داخلی و وابستگی خارجی کنونی به نقطه توسعه‌یافتگی و وابستگی متقابل خارجی رسید. این مقوله تحقیقات عملی‌خاص بخشی و زمانی خود را در هر مرحله و در هر مورد می‌طلبد. تجربیات مستقیم این دانش‌پژوه حاکی از آن است که شیوه آموزشی - پرورشی، انگیزنده کشورهای توسعه‌یافته‌ای چون آمریکا در مقابل شیوه تعلیم و تربیت خشک کشورهای در حال توسعه‌ای چون ایران، در تحول این جوامع نقش بسیار دارد. در نظام آموزشی آمریکا نگرش کلی - اجمالی در آغاز دانش‌آموز را در جریان کلی و نقشه راه می‌گذرد. در طول سال، با پیشرفت رو به جلو، از فشار کار کاسته و امید به اتمام موفقیت‌آمیز کار بیشتر می‌شود. این نظام آموزشی، علاوه بر تقویت آرمان‌گرایی، توجه دانش‌آموز را به نتایج کار معطوف می‌دارد. شیوه آموزشی ایران کاملاً معکوس است. ابتدای کار بایستی خبری دانش‌آموز آغاز می‌شود. به موازات افزایش آگاهی دانش‌آموز با نیازهای درسی، بر اضطراب او نسبت به حجم کار افزوده می‌شود. امتحان دفعی نیز از او به نگرش مطلق‌گرای سفید - سیاه می‌کشاند. آموزش‌دهندگانی که کار آموزش با شیوه تعلیم - تربیت ایرانی را جدی بگیرند، موجب فروپاشی دانش‌آموز می‌شوند. آنانی که موفق می‌شوند، به تحلیل گذشته روی می‌آورند، و آنان که موفق نمی‌شوند به نوستالژی گذشته گراگرفتار می‌شوند. به عکس، آموزش‌گرانی که کار آموزش را جدی نگیرند، به بی‌مبالاتی‌گری و بازیچه‌گرایی ذهنی دانش‌آموز دامن می‌زنند. تفصیل چنین بحثی از حوصله این مقاله خارج است. اما از لحاظ فلسفی و انسان‌شناختی موارد تعدیل شده نظرت نویسندگان کتاب گرسنگی جهان به شرح زیر قابل تأمل است:

- رهایی از توسعه‌نیافتگی ممکن است (البته این امر رویکردی تألیفی به شکل آرمان‌گرایی عرفانی و واقع‌گرایی علمی - فنی را تلفیق کند).

- قدرت‌بخشی انسانی (البته غنی کردن اگر جنبه معنایی زندگی را در برگیرد، آنگاه رویکرد تألیفی فوق در قالب قدرت‌بخشی به حیات بیولوژیک - مدنی و معنابخشی به اخلاق انسانی مطرح می‌شود).

- توجه به انسان نیازمند توجه به محیط زیست انسان هست (بهره‌گیری لیبرالی از محیط زیست لازمه مولفه مکمل حفاظت زیست نیز می‌باشد).

- ترس داروییستی قدرتمندان ناشی از توهم ناتوانی انسان‌هاست (انسان‌های عرفانی با توکل از چنین شرکت استشارگرایانه دوطلبانه روی بر می‌تابند).^(۳۴)

با توضیحات پیش‌گفته، این دانش‌پژوه رابطه توسعه و سیاست خارجی را از منظر رویکرد انسان - محور در فضای ذهنی توسعه پایدار مورد مطالعه قرار می‌دهد. به علاوه، این دانش‌پژوه با عنایت به اینکه ایران در مرحله گذار از توسعه‌نیافتگی است، ضمن عنایت به دو وضعیت متضاد توسعه‌نیافتگی و توسعه‌یافتگی، به وضعیت گذار نیز توجهی خاص می‌کند. در تفسیر دو وضعیت استوار و شرایط دوران گذار، روانشناسان از دو گرایش متفاوت اسکیزوفرنیک^{۳۵} و پارانوید^{۳۶}، با دو سطح وخامت متفاوت (مورد قبول نوروژ و نیازمند درمان سایکوز) بحث می‌کنند. اسکیزوفرنی و پارانوید تجلی دو شکل «شیفتگی به انگشت‌نمایی» و «یا برعکس» شیفتگی به پناه‌جویی» تعریف می‌شود. به نظر روانشناسان توسعه، در مرحله گذار از «وضعیت سستی به وضعیت مدرن توسعه‌یافته کمی و سخت‌افزاری» احتمال بروز شکل وخیم سایکوز، و به هنگام گذار از «وضعیت توسعه کمی سخت‌افزاری به وضعیت توسعه پایدار و نرم‌افزاری»، احتمال بروز بیماری و شکل قابل قبول نوروژ وجود دارد. در گذار اولیه، به لحاظ ناتوانی انسان‌های درگیر گذار، جوامع انسانی عمدتاً آمادگی ابتلا به شکل بدخیم و پارانوید را دارند. به عکس در گذار دوم به لحاظ توانمندی انسان‌های درگیر، شکل قابل قبول نوروژ با مامیت اسکیزوفرنیک حادث شود.^(۳۵) برخلاف جبریت حاکم بر این گرایش روانشناختی، تحت تأثیر مکتب شناخت‌گرایی، این دانش‌پژوه تلاش دارد تا با تلفیق آموزش ادراکی با تربیت اشراقی، زمینه ذهنی را برای کاهش از «جبرگرایی» و افزایش اختیارگرایی فراهم کند. البته در این اختیارگرایی، حوزه مانیر انسان فقط به تغییر

زندانی ذهنی به زندان ذهنی دیگر و از سناریویی به سناریوی دیگر محدود است. در نتیجه این تحول رویکردی، توسعه در نظر این دانش پژوه از این تحول ناشی شده، صرفاً زمینه را برای افزایش دایره انتخاب‌ها فراهم می‌کند.

از لحاظ انسان - شناختی، نگرش فلسفی این دانش پژوه مبتنی بر این مفروضه بنیادینست که انسان «حیوان هشیار» است که گوهر پایدار، بی‌سط و کیفی وجودش روح، و ذات مرکب و متغیر وجودش معرفت است. با این خصوصیات انسان در میانه دو کوشش جبر و اختیار قرار دارد. چهار نیروی انسانی به صورت دوگانه: انسان را به یکی از دو سو، یا راهی اعتدالی رهنمون می‌کند. این نیروها عبارتند از دو حوزه دریافت حسی - الهامی ناشی از دو نیروی متباین حواس - روحیه، و دو حوزه موضع‌گیری ادراکی - اشراقی. دو نیروی اولیه او را از وجود دو خواسته به دو شکل نیاز طبیعی و ارزش آگاه می‌کند. دو نیروی دیگر عامل تلاش آگاهانه انسانی است. تلاش آگاهانه ادراکی توأم با توسعه مقرون به آسایش بدون معناست. تلاش آگاهانه و توأم با مشقت روانی مقرون با آرامش توأم با تعب و مشقت صرفیانه. صرفاً با نگرش تألیفی (وحدت ناشی از کثرت انسان‌شناختی) است که انسان به توسعه مطلوب می‌رسد. در این رویکرد توسعه‌ای، آسایش ناشی از تلاش آگاهانه با آرامش ناشی از روحیه عرفانی مقرون است. به یمن ممارست و تمرین، قوه هشیار سیبرنتیک انسان قوی می‌شود. قوه دریافت انسان از دو کوشش جبر و اختیار حسی - احساسی و الهامی ناشی می‌شود. قوه ادراکی انسان نیز در دو سطح راه‌جویی و ضابطی فعالیت می‌کند. به یمن آموزش نظری، قوه ادراکی انسان تقویت می‌گردد. الهامات اشراقی تجربتی بی‌سط است که در حالت ذکر عارفانه به دست می‌آید. خلوص عامل تزکیه انسانی، و رسیدن به درجه حیرت پرستش‌گرانه نتیجه آن. در این مرحله است که عبد بنده به عبد پرستنده تبدیل می‌شود. شناخت فاصله این دو عبد ظاهراً از لحاظ لفظی چیزی نیست که درک گردد. اما از لحاظ معنا، این تفاوت «پل صراطی» است که «از موباریک‌تر و از شمشیر تیز تر است». البته که هم این دریافت خود نیازمند توسعه است، و هم انتقال از وضعیت توسعه‌نیافتگی به توسعه‌یافتگی نیازمند تلاش صابرانه و آگاهانه.

نه همه انسان‌ها و فهمی از آن می‌رسد، نه همه مایل به پرداخت آن هستند. برخلاف نظر ایدولوگ‌های پراتوری، دستیابی به این منزلت با «مهندسی اجتماعی» ممکن نیست. این رویکرد جامعه را توده‌ای و از درون پوچ می‌کند. همچنین برخلاف نظر نخبگان سیاسی پاپولیست، تمکین به امپال جامعه نشان از دموکراسی ندارد. این امر به انحطاط جامعه می‌انجامد. هر دو روش فوق‌گرایشی خام از بازی پوزیتیویستی و متنی بر علم با جامعه است. نخبگانی که از حکمت تألیفی درایت عقلی با روحیه عرفانی برخوردار باشند شاید بتوانند در بلندمدت رهنمون جامعه در تحول از توسعه‌نیافتگی به توسعه‌یافتگی باشند. هر دو مفهوم شاهنشاهی ایرانی در سنظر سهروردی و ولایت عرفانی مولوی معطوف به این نگرش است. بازی علمی با جهل انسانی جهت تحول انسان توسعه‌نیافته به ادراک عقلی و الهام اشرافی. در این اقدام، ولایت عرفانی و اقدام شاهی به‌عنوان اقتدار مسئولانه در خدمت پرورش انسان دریافت‌کننده است. چنین نگرشی در مقابل سلطه‌گرایی مشرکانه سلاطین و خلفاست، که هدفشان به تبعیت کشاندن انسان‌ها، و تبدیل آنها به «رعیت» و یا «گله تحت فرمان چوپان» است. معمولاً بسیار معدودند نخبگانی که ظرفیت عقلی فردی و نه‌دین لازم را داشته باشد، و یا حاضر باشند برای تحول جامعه، به قبول هزینه مخاطرات ناشی از بدنامی و در نهایت شورش احساسی توده‌ها تن دهند. عقلانیت در اینجا معطوف به توان خودقدرت‌بخشی به شهروندان است. ایجاد این ظرفیت در شهروندان ملازم با افزایش فرصت‌ها و کنترل آسیب‌های اجتماعی و نه خود شهروندان است. غالباً دیکتاتورها ناآگاهانه به ناتوان کردن و قدرت‌زدایی شهروندان و تحویل آنان به اتباع مطیع اقدام می‌کنند، و از قبل ندرت‌زدایی از آنان خود را قدرتمندتر می‌کنند. در این وضعیت توسعه‌نیافته، رابطه جمع‌جبری صفر بین حاکمیت فردی انسان و مدنی جامعه با حکومت ایجاد می‌شود.

هشیری او ناشی از تربیت حس نباتی و احساس حیوانی اوست. به یمن تربیت این محرکه‌های حسی و احساسی، انسان به ترتیب نسبت به وضعیت ثابت و پویا در دو محیط داخلی و خارجی خویش آگاه - و نه دانا و چاره‌ساز - می‌شود. در صورت توقف شناختی در این مرحله، انسان در حد وجودی هشیار، صرفاً به تحولات عکس‌العمل

طبیعی و عاطفی نشان می‌دهد. ویژگی چنین انسانی محدود به هشیاری خودجوش^۱ است. هوش موهوب مبنای اقدام و سرعت یا کندی آن است. این هشیاری به دو شکل تحریک پذیر^۲ و تحریک‌نما^۳ ظهور می‌کند. به یمن عکس‌العمل طبیعی «نهاد» آگاهی‌بخش، وجود بیولوژیک او برای تعدیل و انطباق خود با واقعیت از خود عکس‌العمل طبیعی نشان می‌دهد. مثلاً در مقابل افزایش حرارت در محیط، بدن با تعریق به خنک شدن او کمک می‌کند. در کلام فروید، انطباق طبیعی انسان از عکس‌العمل «نهادی»^۴ او سرچشمه می‌گیرد.

در مقابل این محرکه‌های هشیاری‌بخش اما فرو عقلی، وجود روحانی او قرار می‌گیرد. گوهر روحی وجود اسان منشاء شکل‌گیری ارزش‌هاست، که فروید به شکل استوعای و چشم‌اندازی آن، من برتر^۵ می‌دهد. من برتر^۶ تجلی ارزش‌گرایی انسان‌هاست. ارزش‌ها^۷ به زندگی انسان معنا، استغنا و زیبایی می‌دهد. این جلوه از وجود انسانی در منظر فروید ناشی از چشم‌انداز ذهنی انسان است. در نگرش عرفانی این دانش پژوه، این جلوه از وجود انسانی قابل تجربه شهودی و غیرقابل شناخت ادراکی است. نگرش عرفانی فراتر ز عقل است، و با ذکر تزکیه‌گرا حاصل می‌آید. درون‌گرایی عرفانی با الهام‌گیری^۸ و برون‌گرایی آن با الهام‌بخشی نمود پیدا می‌کند. شور و هجران و شوق و وصل در این مقام فرهنگی فرصت تجلی پیدا می‌نماید. کسانی که دغدغه فرهنگی دارند به کیفیت فرهنگی تغییرات توجه دارند. فرهنگ‌گرایی از تأمل ناشی از چشم‌انداز من برتر^۹ انسان ناشی می‌شود. وجه تمایز «من برتر» از «نهاد» را از تجلیات آن می‌توان شناخت. تجلی نهاد افسانه‌گرایی توهمی^{۱۰} است و تجلی من برتر، الهامات حلاقی‌بخش.^{۱۱}

حد فاصل این قوای متعارض فرهنگی از طبیعی از سوئی، و تنظیم جامع حرکت‌های قوای مختلف از سوی دیگر، با قوه ضابطی و نی ادراکی عقل ممکن می‌شود. اما صرفاً انسان‌های

1. CYBERNETICS IMPULSES

2. IMPRESSIONISM

3. EXPRESSIONISM

4. ID

5. SUPER-EGO

6. VALUE

7. INSPIRATION

8. SUPER-EGO

9. ILLUION AND DELUSIONS

10. CREATIVE INSPIRATION

تمدن به یمن عقل تخصصی، به این تغییر محیطی روی خوش نشان می‌دهد. آنان اقدام طبیعی را به قسری تبدیل می‌کنند. کمیت‌گرایی فزاینده از گرایش عقل علمی انسان ناشی می‌شود. او مایل است با جایگزین کردن «منت تدبیرساز»^۱ قسری انسان به جای عکس‌العمل طبیعی، کمیت زندگی و دستاوردهای آن را بهبود بخشد. در این مرحله از زندگی، به یمن قدرت بخشی عقلانی، انسان توان درون‌تابی^۲ لازم عقلانی را برای درک و فهم تحولات محیطی و تأثیرگذاری مطلوب را پیدا می‌کند. او به یمن توان درون‌تابانی، قدرت تصویرگیری از واقعیت تاریخی و تعبیه چشم‌انداز فلسفی جهت تعیین رابطه خود با آن را دارد. به یمن توان برون‌تابانه^۳ علمی-فنی، او قدرت تغییر محدود واقعیت را دارد. به یمن این دو خصلت، او ممکن است به صرافت تغییر محیط به سود خود شود. صرفاً با آموزش تخصصی مناسب، او احتمالاً خواهد توانست قدرت انطباق و توان لازم را برای تغییر مطلوب محیط به دست آورد. این تلاش برون‌تابانه عقلی^۴ به یمن علم تجربی و فن حاصل می‌آید. همانند چشم‌انداز من برتر، دستیابی به عقل ابزار با پرورش تخصصی و یا تأمل آگاهانه ایجاد می‌شود. عقل به دو شکل ابزاری و متعالی آن، از افول انسان به هوفی‌گرایی پشمینه‌پوش، ضد جمال و ضد جلال جلوگیری می‌کند. پس علاوه بر این قدرتی که شناخت جریان زندگی انسان را ممکن می‌کند، عقل انسانی به قوای مولدهٔ تجربی و خلاق نیز مجهز است. در عرصه سیاست خارجی، تصمیم‌گیر سیاسی می‌تواند تحت تأثیر امیال فروع عقلی خود، «فتنه: جنگ را ایجاد کند، و یا به عکس با بهره‌گیری از تدبیر عقلی خویش، «زینت‌های» صلح، استواری، پیشرفت، رفاه و حیثیت والای ملی را به ملت خود هدیه نماید. فهم این تمایزات، انتخاب مدبرانه، و چگونگی دستیابی به اهداف مزبور نشان از سطح توسعه دارد. فرارفتن از سطح محدود جامعه طبیعی، حس‌گرایی، بدوی و ایستا و به همین جنس از جامعه طبیعی، ولی نوع پویای توده‌ای آن خود قدمی به جلو است. جامعه تودهای مبتنی بر عکس‌العمل احساسی به دریافت‌های حسی است. این عکس‌العمل احساسی تحت دو نیروی

1. EGO

2. INTROJECTION

3. PROJECTIVE

4. PROJECTION

محرک «جاذبه و دافعه» غریزی ایجاد می‌شود. این نیروهای غریزی انسان و جامعه انسانی را از سطح فردگرایی حسی به سوی استمرار وضعیت‌های طبیعی جدیدی چون همبستگی جمعی در درون نظم‌های قومی - قبیله‌ای - فرقه‌ای سونی می‌دهد. ایجاد عادات خلقی و یا مهارتی در سطح استعداد‌های طبیعی انسان است. اما نیل به سطح جامعه مدنی با نظم‌های تأسیسی، و یا نیل به جامعه داوطلبانه اخلاقی، نشان از توسعه و شکوفایی قوای عقلی و روحی انسان دارد. ایجاد آداب مدنی^۱ و اخلاق معنوی^۲ نیازمند تأسیس دو جامعه مدنی و اخلاقی است. جامعه اخلاقی فضای شکفتن داوطلبانه روحانی - اخلاقی انسان است، و جامعه مدنی محل شکفتن آرمان‌های انسانی است. اما جامعه ابستای بدوی و یا پویای توده‌ای تحت تأثیر محرکه‌های طبیعت خودجوش^۳ انسان شکل می‌گیرد. تصمیم به عقد قرارداد^۴ برای تأسیس جامعه سیاسی یا اخلاقی، از قابلیت ناشی می‌شود، که رهون اعتلای انسانی به جامعه سیاسی است. سیاسی‌گرایی در دو سطح ایدئولوژیک و عقلانی، به ترتیب در زمان دو گذار در سطح جامعه طبیعی (از بدوی به توده‌ای)، و یک گذار از جامعه طبیعی به سیاسی حاصل می‌شود. برخلاف انتقال از جامعه طبیعی به جامعه سیاسی که به بمن قرارداد ایجاد می‌شود، تحول از جامعه سیاسی به جامعه مدنی یا اخلاقی با زارداد ممکن نیست. جامعه اخلاقی، جامعه‌ای فرهنگی است. فرهنگ نتیجه نیت شخصی و با تجربه اشرافی است. جامعه مدنی و یا اخلاقی مرحله تلاش انسان برای رسیدن به استغنا^۵ فردی است. در این مرحله، فرد و جامعه وارد سطح فردیت فرهنگی و مثبت می‌کند. نیل به جامعه اخلاقی و جامعه مدنی به ترتیب نیازمند فرهیختگی فرهنگی و مدنیت انسان است.

در جمع‌بندی مطالب بالا اظهار می‌دارد، می‌توان گفت که توسعه‌نا یافتگی و توسعه یافتگی به ترتیب ملازم با دو نوع فردگرایی - جمع‌گرایی منفی و مثبت است. به هنگام توسعه‌نا یافتگی، دو گرایش فردگرایانه - جمع‌گرایانه ماهیتی فروعقلی و طبیعی دارد. در این مرحله، نیروهای حسی و احساسی هم محرکه اقدام و هم راهبر جامعه است. این در حالی است که در جوامع

1. ETHICS

2. MORALITY

3. IMPULSIVE

4. CONTRACTUAL

توسعه‌یافته، جمع‌گرایی نشانه تمدن‌سازی و برای نیل انسان به آزادی است. به عکس تلاش برای نیل به فردیت انسانی، نشان از استغنا (و نه استقلال) انسانی دارد. آثارشیم نعاون‌گرا در این سطح موضوعیت پیدا می‌کند.

از قبل تحول آموزشی و اقدام به تلفیق این نیروها، انسان به مرحله درک و فهم وابستگی متقابل و ملزومات آن نائل می‌آید. با رویکرد وابستگی متقابل، روابط انسان در دو سطح ملی و جهانی متفاوت می‌شود. چشم‌انداز فلسفی توسعه‌یافتگی در قالب نظم نوین جهانی و نظام بین‌المللی جهانی‌شده و با پیش و وابستگی متقابل، و سیاست فرادموکراتیک و فراملی نمود پیدا می‌کند. حقوق بشرگرایی در این مرحله بر سیاست حاکم می‌شود. در این مرحله، تصور آن است که علاوه بر اشاعه کنترل انسان بر ساختارهای مکانیکی - بیولوژیک و پویس‌های نشی از آن، انسان توان اشاعه کنترل خود بر نهادهای انسانی را نیز پیدا می‌کند. آثارشیم در این مرحله نشان از استغنائی فردیت‌ها (هرکه هرکه) دارد، و از آفات هرج و مرج به دور می‌ماند.

بهره‌گیری صحیح از کار ویژه هر یک از قوای فوق به‌طور فزاینده‌ای بر میزان توان انسانی می‌افزاید. در مرحله اول، و توقف در سطح حسی، زندگی سستی به روال عادی پیش می‌رود. انسان در این مرحله، متعطلانه ناظر بر آن است. چنانچه، به اقتضای شرایط انسان از لحاظ غریزی مایل به تغییر روال عادی شود، دوران گذار آغاز می‌شود. با فعال شدن میل غریزی به تغییر، به لحاظ ناتوانی عقلانی انسان به تغییر، انسان به آشفستگی و سرگستگی دچار می‌شود. دریافت حسی انسان از پیچیدگی واقعیت و عکس‌العمل طبیعی و غریزی او به آن، طبیعتاً نشان را آشفته و سرگشته می‌سازد. به‌رغم این جلوه منفی، آشفستگی و سرگستگی نشان از گذر انسان از مرحله گنگی است. اما هزینه این تحول طبیعی و فاقد دستاوردهای شناختی، در صورت بی‌توجهی می‌تواند بسیار بر هزینه باشد. این هزینه از احتمال جایگزینی شرایط روانی سایکوز به جای شرایط نوروز ناشی می‌شود.

عکس‌العمل اندیشمندان به این وضعیت به دو شکل بروز می‌کند. گروهی از اندیشمندان با درمان این وضعیت رأی می‌دهند. سطح توسعه جامعه به ظهور این رویکرد کمک می‌کند. ب

عکس در حوامع توسعه‌نا یافته، اندیشمندان یا به اقتضای ملزومات ناشی از ذهن خود، و یا به محافظه کارانه به صورت‌بندی توجیه‌گرا از واقعیت اقدام می‌کنند. در واقع انرژی ناشی از دیالکتیک‌گرایی مثبت و منفی انسانی راهنمای وصف، تفسیر و تجویز می‌گردد. در هر یک از دو وضعیت مزبور، گرایش‌های دیالکتیکی فرو عقلی انسان راهنمای ذهن و اقدام عملی انسان می‌شود.

برخلاف این گفتمان دیالکتیکی، هر چند با دو دید اجماعی و بین‌الذهانی، دورکیم و نروم به درستی این وضعیت دیالکتیکی را وضعیتی ناپه‌نچار و ملزوم با آزادی منفی نامگذاری کرده‌اند. هر یک از این دو اندیشمند سعی نموده از مرحله ستیز تاریخی فراتر رفته و راه‌حل‌های مدبرانه اجماعی برای رهایی از آن ارائه دهند. در این مرحله، در واقع حیطه فعالیت انسان گسترده‌تر شده، و او به مرحله عبرت از واقعیت و تدبیر عقلانی امور می‌رسد. عبرت نشان از فهم و درک واقعیت موجود و توان انسانی در تدبیر امور موجود به نفع وضع موعود دارد. اما هیچ‌یک از این دو اندیشمند متعلق به جریان پوزیتیویسم و مکتب نقاد، از حیطه ملزومات ذهنیت مدرن فراتر نمی‌روند. در نتیجه توسعه برای آنان در قالب دو نگرش لیبرالی و اجتماعی، و در قرائت سوم‌گیدنز به شکل تلفیقی از آن دو مطرح می‌شود. (۳۶)

خلاصه کلام این‌که هر یک از نیروهای فوق توأم با نوعی رضایت خاطر خاص خویش است. تمیز نوع رضایت خاطر بسط فراعقلی از رضایت خاطر مرکب عقلی و فرو عقلی را عقل فلسفی تعیین می‌کند. کیفیت بسط و فراضابطی رضایت خاطر معنوی از کیفیت مرکب رضایت خاطر ناشی از ساختار مکانیکی - بیولوژیکی و یا رضایت خاطر عقلی - ضابطی متفاوت است. کیفیت مرکب رضایت خاطر ساختاری و ضابطی منبعت از مواهب محیطی و با دستاوردهای عقلی انسان به صورت استواری سیاسی^۱، صلح، آسایش و رفاه است. این در حالی است که رضایت خاطر معنوی مستغنی از واقعیات ساختاری و یا ضابطی است.

گونه‌گونی رضایت خاطرها ضرورتاً متضمن بروز گفتمان ناسازواری و تقابل‌سازی ستیزجویانه و دیالکتیکی نیست. تسلیم و یا ستیز به ترتیب ناشی از دو جلوه طبیعی (ایستا و

تاریخی) وجود انسان است. در صورتی که هر یک از این رضایت‌خاطرها در جای خود قرار گیرند، امکان ایجادگفتان دپالوگی هست. هر یک از این نوای انسانی معطوف به اطفای نیاز و یا نیل به دستاورد یا ارزشی انسانی است. در حالی که، رضایت‌خاطرهای ناشی از اطفای نیازهای ساختاری به یمن بروز احساسات طبیعی، و رضایت‌خاطرهاضابطی به یمن عقل کارآمد به دست می‌آید، رضایت‌خاطر معنوی به یمن شور هجران و شوق وصل عرفانی حاصل می‌آید. اما چنانکه آثار مخرب عکس‌العمل‌های غریزی هیتلر در آلمان، انور خوجه در آلبانی، پول پوت در کامبوج و صدام حسین در عراق نشان داد، غلبه رضایت‌خاطر فروعقلی بر رضایت‌خاطر عقلانی و روحانی، انسان و جامعه انسانی را در معرض خطرات بلندمدت بسیار قرار می‌دهد. این در حالی است که تلاش موفقیت‌آمیز برای دستیابی به رضایت‌خاطر عقلانی و روحی نتایج مطلوب و فرح‌بخشی در بلندمدت دارد. نیل آمریکا از منزلت مستعمره به منزلت ابرقدرتی طی ۱۵۰ سال، و تجزیه امپراتوری‌های اتریش، عثمانی و شوروی و همچنین تلاش با افت و خیز چین در حفظ موجودیت تاریخی خویش شوروی، نشان از نتایج ناشی از دو نوع رضایت‌خاطر دارد.

از لحاظ تجویزی، کسب رضایت‌خاطر ناشی از دستاوردی عقلانی و معنوی انسانی (به هر یک از دو شکل دینی و غیردینی) ملازم با آن است که رضایت‌خاطر اشی از اطفای نیازهای ساختاری و کوتاه‌مدت چاشنی تأمین رضایت‌خاطرهاضابطی بلندمدت مزبور شود. به یمن چشم‌اندازی مناسب از عین فلسفی، در مواردی، دیالکتیک ناسازواری این رضایت‌خاطرهاضابطی در قالب نهادسازی چون خانواده به دیالوگ‌سازوار تبدیل می‌شود. تمایز این رضایت‌خاطرهاضابطی به یمن چشم‌اندازی فلسفی و راه بهره‌گیری مناسب از آن با چشم‌انداز روشی، و چگونگی دستیابی به آن با چشم‌انداز عقل علمی و مهارت تجربی ممکن می‌شود.

هر یک از نیروهای چهارگانه فوق دارای کار ویژه و جزایی است. محرکه‌های حسی از طریق حواس پنج‌گانه، انسان را در معرض تحولات بیرونی قرار می‌دهد. وضعیت طبیعی

حواس به شکلی برانگیختگی تحریک شده^۱ و وضعیت قسری آن به شکل حساسیت^۲ هنجاری بخش نمود پیدا می‌کند. احساسات غریزی ماهیتی دوگانه دارند، و انسان را از نیاز طبیعی خویش به وسیله دو انرژی مثبت و منفی آگاه می‌کند. این انرژی مثبت و منفی، گاه در قالب قضاوت اولیه و خام؛ و به صورت مهرجویی و یا بغض خصمانه بروز می‌کند. در این وضعیت طبیعی، انسان احساساتی - هیجانی می‌شود.^۳ نوع ترتیب یافت احساسات غریزی زمانی است که این نیروها در سطح محرکه‌های مثبت و منفی نقش ایفاء می‌کند. تجلی این دو سطح از عملیاتی شدن نیروهای غریزی را می‌توان در رفتار نسان‌های گوناگون مشاهده کرد. بروز این نیروها گرچه انسان ناآگاه را در معرض خطر اقدام نسنجیده قرار می‌دهد، اما برای انسان متمدن و فرهیخته، هر دو نوع انرژی مثبت و منفی صرفاً نقش محرکه آگاهی بخش را ایفاء می‌کند. فشار محرکه منفی و یا کشش مثبت، انسان را از نیاز طبیعی بدن به تغییر وضعیت آگاه می‌کند. برخلاف عکس العمل عاطفی در جامعه توده‌ای، در جوامع توسعه یافته، عقل به سه شکل ضابطی فلسفی، شناختی، روشی در کنار دو شکل از عقل راهجوی علمی و فنی، راهنمای عمل قرار می‌گیرد. عقل فلسفی همان عقل مدرسی و یا عقل متعالیه^۴ است و عقل راهجوی علمی و فنی در حوزه عقل ابزاری^۵ است برای فهم و درک تمایز عقل ابزاری از عقل ضابطی به آن عقل مقنع، و یا به قول هربرت سایمون به آن SATISFICING گویند. جلوه دیگر عقل ابزاری عقل فنی است. عقل فنی با تجربه ناشی از دقت و نه حاوی تأمل نظری به دست آید و به آن مهارت^۶ ظهور نگرش‌های پسامدرنی، و ساختار نظم نوین جهانی، به نظر می‌رسد تا رضایت خاطر معنوی زمینه را برای انواع انتزاعی‌تر و اخلاقی‌تری از جامعه مدنی فراهم کند.

علاوه بر تأثیر سه زندان متباین حسی، احساسی، عقلی و یک زندان شکن روحانی، زندان روشی هم بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. کارآمدی هر یک از نیروها و چگونگی

1. SENSATIONAL
3. EMOTIONAL
5. REASON

2. SENSITIVE
4. WISDOM
6. SKILL

تلفیق این چهار نیرو، ملازم با بهره‌گیری از یک یا چند روش گوناگون است. از منظر این دانش‌پژوه، روش کلی‌گرایی پیش‌ساختاری سنتی، و ساختارگرایی پوزیتیویستی مدرن، به کلی‌گرایی پس‌ساختاری هر کدام تأثیر متفاوتی بر سیاست خارجی می‌گذارد.

در نظر این دانش‌پژوه حوزه علم سیاست، گفتار و یا اقدام سیاسی در بدترین وضعیت بازتاب عکس‌العملی حسی و یا خقیات‌غریزی انسان است (به قول فروید نهاد) در ممکن‌ترین سناریو، سیاست خارجی ناشی از عمل‌گرایی فلسفی است. عمل‌گرایی مبتنی بر تعامل صرف منیت و خودخواهی حساب‌گرایانه انسانی با واقعیت است. این وضعیت با بزارگرایی صرف تمدنی رابطه دارد، اما به لحاظ میزانی از غایت‌گرایی انسانی با آن متفاوت است. جلوه مقابل این نگرش عمل‌گرا، در جامعه اخلاقی محقق می‌شود. در جامعه اخلاقی، پای‌گذشت، ایثار خودشدنانه فرهنگی صوفیانه، مطرح است. اما، تلفیق تمدن و فرهنگ به یکی از دو شکل تمدن فرهنگی ایرانی و یا فرهنگ متمدن غربی است. این دو‌گرایش تلفیقی یا با پس‌رفتارگرایی ناشی از محرکه هشیاری‌بخش، عقل‌رهای‌بخش، و روح کیفیت‌بخش است. با این توضیح، رویکرد پس‌رفتارگرایی و یا پس‌امدرنی ناشی از چشم‌اندازی شناختی - فلسفی - روشی است که از ملغمه تعادلی ناشی از محرک‌های ارسالی از دو محیط داخلی و خارجی، سنجیدگی عقلی، زیبایی‌شناختی فرهنگی، و به‌صورت چشم‌انداز فلسفی حاصل می‌آید.

به این ترتیب، میزان توسعه‌برگرایش سیاست خارجی کشور تأثیر دارد. زمانی ممکن است به لحاظ توسعه‌نیافتگی، سیاست خارجی متهور سائقه‌های فروعقلی امپریالیستی باشد. البته همان‌طوری که لورنز، و بلن، و شومپتر تأکید دارند، بین سائقه‌های انسانی با امپریالیسم رابطه وجود دارد. لورنز، امپریالیسم را ناشی از سائقه حیوانی می‌داند، که به انسان قدرت انطباق می‌دهد. در مقابل، هم و بلن و هم شومپتر، امپریالیسم را ناشی از سائقه‌های قبل از سرمایه‌داری می‌دانند. برخلاف این دو، هابسون، امپریالیسم را ناشی از گرایش‌های عقل‌لیبرالی محسوب می‌دارد، که با اعمال عقل‌اشراقی و نوع‌دوستانه قابل درمان است. به این ترتیب، در نگرش هابسون، بین سیاست‌های عقلانی (اما غیراخلاقی) امپریالیستی و هرژمونیک با

سابقه‌های امپریالیستی. بلن و شوپیتز تفاوت بنیادی وجود دارد. در وضعیت عادی از منظر عقلانی صرف، سیاست خارجی دنباله سیاست داخلی در نظم وستفالیایی است. در وضعیت عقلایی - اخلاقی، توازنی انسانی به وسیله دو نهاد ملی (مقدورات داخلی) و بین‌المللی (محدورات محیطی) در نظم بین‌المللی جهانی شده قابل تصور است. البته، ممکن است این تلفیق صرفاً صوری باند، و اخلاق برای تهیل اجرای اهداف عملی سیاست خارجی مطرح شود. به هر حال، تعامل ذهن با سیاست خارجی، ناشی از سطح توسعه‌یافتگی است.

به‌رغم تغییرات شدید محیطی در عرصه نظم و نظام بین‌المللی‌های جهان جنوب خوش‌خیالانه در صدد یافتن همزمانی برای مقابله با نظم و نظام در حال ظهور دارد. کاسترو، چاوز و مورالس در آمریکای لاتین، کره شمالی در آسیای جنوب شرقی، و طالبان، صدام و قذافی در منطقه از جمله این کشورها هستند. این در حالی است که عمده قدرت‌های امروزی یا در حال صعود به سطح قدرت بین‌المللی، به جای ایدئولوژی مقابله به یک ز دو جلوه برنامه‌ریزی استراتژیک و یا استرژیک خلاق با بهره‌گیری از فرصت‌ها و تبدیل چالش‌ها به فرصت‌ها روی آوردند. مدل برچر برای فهم این تمایز بسیار ارزنده است. «راه طی شده» دیگران گاه راهنمای اقدام بازیگرانی چون غول‌های صنعتی شده آسیای جنوب شرقی شده، و بازیگران ایدئولوژیک ترجیح می‌دهند، تا آن «راه طی شده» را خود بپیمایند. پیروان واقع‌گرای سعدی، مدعی هستند که تنها از طریق «سر به سنگ خوردن است» که مسیر اصلاح می‌شود و خوش‌بینان نادانی آنند که «آزموده را آزمودن خطاست».

از لحاظ تاریخی، در مقابل سیاست سرکوب‌گرایانه انحصارطلبان، نخبگانی که مایل به نظام کثرت‌گرا هستند، به یکی از چهار گزینه زیر روی می‌آورند:

۱. یا به سکوت مصلحت‌طلبانه مجبور می‌شوند.
۲. یا سازش با اقتدارگرایان سیاسی را می‌پذیرند.
۳. یا مهاجرت را به مالدن ترجیح می‌دهند.
۴. و یا به مبارزه سیاسی روی می‌آورند.

قدرت‌های برتر مترصد بهره‌گیری مناسب از این وضعیت هستند. در بلندمدت، مداوم مبارزه

داخلی بین نیروهای سرکوب‌گر و نخبگان سیاسی به سربازی توده‌ها و جوانان سرخورده، موفقیت قدرت‌های بزرگ در بهره‌گیری از این وضعیت را تضمین می‌کند.

به اتکاء دستاوردهای فعلی این پژوهش، می‌توان گفت مشکلات سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه، ناشی از دو معضله زیر است:

۱. ناآشنایی با قواعد متعارف بازی و ناتوانی در درک و اقدام مناسب برای گریز از آن.
۲. کشورهای که برای رفع جهل تخصصی و ناتوانی ظرفیتی خود تلاش نمی‌کنند، یا محافظه‌کارانه به مهرجویی و انزوا روی می‌آورند، یا ستیزه‌جویی را پیشه خود می‌کنند. هر کشوری بدون توجه به منزلت قدرتی خود اقدام کند، طبیعتاً یا منابع را بدون کسب دستاورد به هدر می‌دهد و یا می‌سوزاند. محافظه‌کاری صرف، از سر احتیاط بسیار، منابع بیشتر را برای کسب اهداف کمتر هزینه می‌کند. در مقابل، رادیکالیسم با خوش‌خیالی مایل است با تکیه بر ذهن و ایمان، و بدون صرف منابع مکفی به اهداف خود نائل آید. با اعمال پلورالیسم فکری می‌توان از تلفیقی از اهداف مناسب محافظه‌کار اصلاح‌طلب، و ترکیبی مناسب از ابزارهای محافظه‌کارانه - اعتدالی - رادیکال، هر کدام به جای خود استفاده کرد. مبنای منطق اجتماعی که میراث ارسطوئیان قدرتمند است در مقابل نگرش ستیزجریانه دیالکتیکی نو - هگلیان و مارکسیست‌ها، و بی‌مبانی نظری فن‌سالاران عرصه را بر ظهور اندیشه و منطق مناسب اقدام تنگ کرده است. در مطالعه اولیه از مطالبی که در این گفتار مطالعه می‌کنیم، همراه با منافع متضاد خارجی، این ناآگاهی داخلی نیز خودنمایی می‌کند.

به عکس، به لحاظ تنظیم سیاست مهاجرتی و تثبیت به ارزش‌های جهانشمولی چون دموکراسی فضای فرصت‌ساز اجتماعی، کثرت‌گرایی به‌عنوان یک فرهنگ غالب، عرصه سیاسی کشورهای توسعه‌یافته نماد وضعیت جهان - وطنی می‌شود. به یمن این فضای نمادین جهان‌وطنی، عرصه این کشورها مدل آرمانی تحولات داخلی آن کشورها می‌شود.

نتیجه‌گیری

رابطه بین سیاست توسعه و سیاست خارجی در قلب مباحثات این مقاله بود. در این رابطه، طی سه گفتار متداخل به سه سؤال در خصوص ارتباط توسعه داخلی و سیاست خارجی پرداخته شد. در پاسخ به این سؤالات، هم به فضای محیطی ناشی از تحولات در نظم و نظم بین‌المللی پرداخته شد؛ هم مواضع سیاست خارجی دو دسته از کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه مطرح شد، و هم راه‌حلی برای برون‌رفت از توسعه‌نیافتگی مطرح شد. این راه‌حل دارای دو ویژگی بود:

۱. توجه به توسعه پایدار و در نتیجه انسان - محوری.

۲. توجه به نیاز ایران.

سرجمع دو ویژگی فوق به شرح‌نجویز تحلیلی زیر درآمده است.

در اشاره مذکور به ایران، این دریافت حاصل شده است که در حال حاضر، دو نیروی سستی و بازار از قدرت تحریک احساسات انسان‌ها برای رسیدن به قرائتی سستی از دو هدف آسانی و زمینی برخوردار بوده‌اند. به اقتضای توسعه‌نیافتگی جامعه، قرائت مزور به شکل سستی از اهداف معطوف بود. در نگرش مزبور، انفکاک ساختاری و موضوعی به صورتی ناکارآمد در هم آمیخته بود. با تغییر فضا از سستی به مدرن و به یمن ظهور نگرش‌های نو - پسامدرنی، ایجاد اجماع تألیفی (توحیدی: کثرت نظرات معطوف به ارزش‌های مشترک ملی) و وفاق سیاسی برای توسعه کشور راهگشای مشکلات کشور خواهد بود. با هدف نوزایی ملی: نیروهای اجتماعی باید به ترتیب توان‌بخشی انسانی و غنا و معنابخشی به زندگی ایرانی در دو سطح فردی - ملی اقدام کنند. در این راستا، چهار تحول لازم می‌نماید:

۱. تغییر نگرش از انتظار انحطاطی به انتظار انتلای.

۲. تغییر روند اقدامات از منفی (از سرمایه‌گذاری ارزشی - با مدیریت عقلی - برای رسیدن به حب به خود و تنفر به غیر) به مثبت (با هشیار کردن جامعه از طریق خوف و رجاء - مدیریت عقلی به انداز نسبت فرصت‌ها و چالش‌ها - و تبشیر به مفردات و مشترکات ارزش‌های انسانی) در قلمرو ملی، و در دو سطح فردی - نهادی، ضمن احترام به

ارزش‌های دیگران.

۳. نوزایی فرهنگ ایران با به‌کارگیری نوسازی تمدنی در منیاس توان اقدام جهانی با بازسازی فرهنگ بومی، برای حفظ داوطلبانه ارزش‌های بومی. در نظر این دانش‌پژوه، مذهب نه تنها مانع توسعه و دموکراسی در داخل و صلح و همکاری در خارج نیست، بلکه با تغییر فرائت از شیعه - محوری به فرائت امامیه - محوری این امر تسهیل خواهد شد. در این راستا فرائت قرب به خدا با قبول ذلت و مسکنت به فرائتی از قرب حبیب‌الهی تبدیل می‌شود. در فرائت حبیب‌الهی، مسکنت و فقر انسانی به‌عنوان هیولای انسانی پذیرفته است، اما حقیقت انسانی رسیدن به قدرت خلیفه‌الهی و معنویت نوآمان روح‌الهی است. اولی با عقل تجربی (علمی - فنی ممکن است)، و دومی با عرفان شهودی. لازمه رسیدن به این منزلت تقوای فلسفی توحیدی است، که هر حرکت عقلی - شهودی انسان را سامان دهد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. حسین سبزواده، «جلوه سیاسی جهانی شدن و نسبت آن با مبانی استراتژی سیاست خارجی»، سیاست خارجی ایران، و راهبرد شماره ۲۰، تابستان ۱۳۸۰، صص ۲۳۰-۲۴۲.
2. Frances Moore Lappe, Joseph Collins, Peter Rosset with Luis Esparza, *World Hunger: twelve myths*, (New York: Grove Press, 1998), PP 2-3 and
- نظریه‌ها و تئوری‌های در روابط بین‌المللی نردی - جهانی‌شده: مناسبت، صلابت و کارآمدی، تهران: وزارت خارجه، ۱۳۸۵.
۳. الکساندر ونت، ۱۹۹۹، ترجمه حمیرا شیرزاده، تهران: انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۴، مقدمه و فصل اول.
4. Karl Von Vorys, *American National Interest Virtue and Power in Foreign Policy*, (Cunnecticut: Greenwood Publishing Group, 6/27/1990.
5. Foreign Policy, *Security and Development DC2010* "Briefing Paper"
www.cadi.org/edc2010.
6. "Ranking the Rich 2005: The 3rd Annual CGD/FP Commitment to Development Index. By Freign Policy & the Center for Global Development, September/October: 2005, P. 1.
7. Simon Reich, 1998, P. 2.
8. Richard Rosecrance, Virtual State.
9. Jan Aart Shult, 1995.
10. Rosenau, 1996, PP. 3-4.
۱۱. McGrew, 1990.
12. Cerny, Pavadoxes of the Competition state..., 1997, PP. 270-271.
13. Globalization and the Cerny, 1995, P. 59.
14. Alan Tonelson, 1998, PP. 355-9.
15. Ethan B.kapstein, 1991, PP. 55-62.
16. Stephen Gills, 1992, P. 269.

توسعه ملی و سیاست خارجی در نظام بین‌المللی جهانی شده / ۱۳۳

17. Karatnycky, the 1999 Freedom House Survey A Century of Pogram..., 2000, PP. 189-196.

18. Reeve, PP. 222-223.

19. Andrew Whitley, P. 39.

20. Benjamin Cohene, Phoenix risen: the resurrection..., 1996, PP. 268-298.

۲۱. روزنامه کیهان، ۲۶ مرداد ۱۳۸۱.

۲۲. همان، ۲۴ مرداد ۱۳۸۱.

۲۳. همان.

۲۴. حسین سیف‌زاده، اصول روابط بین‌الملل الف و ب، تهران: دادگستر، چاپ سوم، ۱۳۸۳.

۲۵. گاستلز، ۱۳۸۰.

۲۶. حسین سیف‌زاده، مدرنیته و نظریات جدید علم سیاست، تهران: دادگستر، چاپ دوم، ۱۳۸۴، بخش اول، فصل سوم.

27. Francis Fukuyama, After the Neo - Cons: America at the Crossroads, New Haven and London: Yale University Press, 2006.

28. John Gray, "Flying the flag for Bush's buddies", The Independent: 24 March 2006.

29. Hossein Seifzadeh, Dialogue for and ??? Discourse.

30. Chuck Hagel, "Speech to the Eisenhower Ins...", 2002.

31. "Foreign Policy, Security and Development" EDC 2010, op.cit.

۳۲. برهنگ رجایی، مقاله جهانی‌شدن، (در سیاست خارجی)، صص ۷۰-۶۸.

۳۳. حسین سیف‌زاده، اصول روابط بین‌الملل، دفتر دوم، بخش دوم.

34. World Hunger, op.cit. PP. 171-172.

۳۵. راجع به ساینکیز و نوروز، می‌توان هم به کتب روانشناسی مراجعه کرد، و هم آن‌که نوشته‌های دلوز؛ ندیشمند پاماسخارگرای فرانسوی.